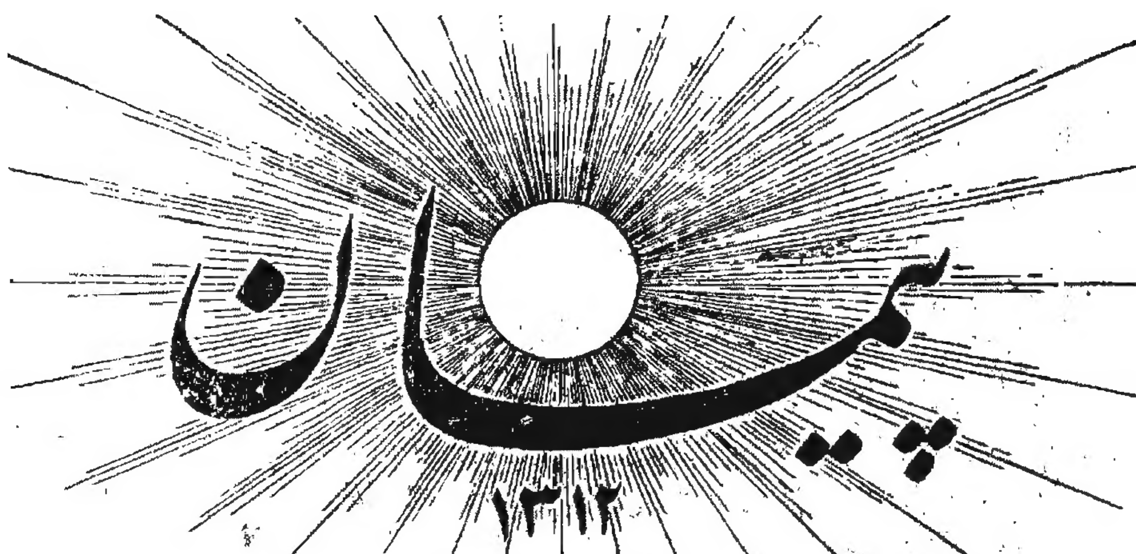


پیمان سال یکم

شماره پانزدهم



شماره پانزدهم مرداد ماه ۱۳۱۳ سال یکم

دارنده: کسروی تبریزی

این مجله ماهی یك شماره چاپ می شود

بهای سالانه	۴۰ ریال
شش ماهه	۲۰ «

در بیرون ایران سالانه ۱۲ شلنگ و ۶ ماهه ۶ شلنگ

نسخه‌ای چهار ریال (چهارقران)

جای اداره: خیابان شاهپور کوچه قاپوچی باشی

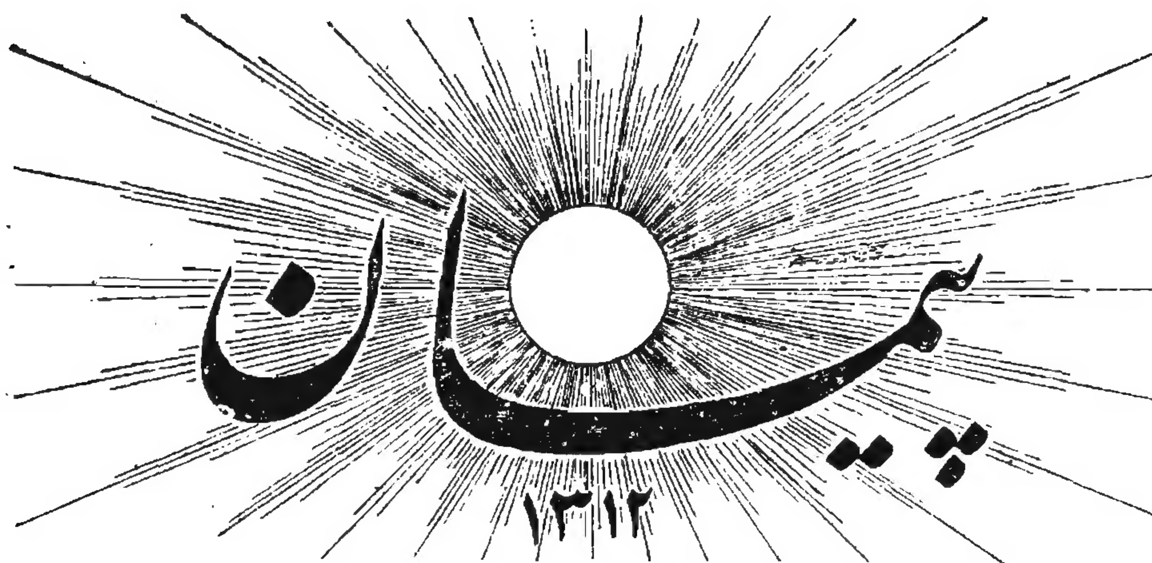
نمره تلفون ۱۳۹۶

مطبعه مهر

فهرست آنچه چاپ شده

نمایندهٔ پیمان در تبریز

در تبریز گذشته از برادر ما آقای خازنی آقای میرزا محمد علی اخباری نماینده واختیاردار پیمان میباشند. کسانیکه بتازگی بوسیله آقای اخباری خواستار مجله شده‌اند وجه اشتراك را بایشان بپردازند



شماره پانزدهم مرداد ماه ۱۳۱۳ سال یکم

گزارش شرق و غرب

دریکماه گذشته یکرشته حادثه‌های مهم تاریخی دراروپا رویداده که‌خبر هریکی را باجمال ازروی خبرهای آژانسها نگاشته گفتگو ازآنها را بهنگام دیگری نگاه میداریم :

۱ - حادثه خونین آلمان

اندگی از بسیار این حادثه را در شماره چهار دهم نگاشتیم و برای تفصیل بهتر آن میدانیم که نطقی راکه خود هرهتلر در انجمن رایخشتاك آلمان دراین باره نمود دراینجا بیاوریم . زیرا پس از وقوع حادثه در سی ام ژوئن دولت آلمان خبر حادثه را نشر ننموده موکول بانعقاد رایخشتاك نمود که‌خود هرهتلر درآنجاچگونگی را شرح دهد و چون درروزجمعه سیزدهم ژویه رایخشتاك منعقد گردید هرهتلر نطق نموده چگونگی را تاآنجا که مقتضی میدانست شرح داد. اینك‌خبری که آژانس آلمان در این باره نشر نموده :

« برلن ـ بعد از ظهر روز جمعه (آدلف هیتلر) صدر اعظم آلمان در مجلس ریشتاك که درعمارت اپرای (کرول) تشکیل شده‌بود نطق‌مهم خودرا کههمه با کمال بی‌صبری انتظارآنرا داشتندنمود ومردم آلمان را از چکونکی وقایع حزن‌آور هفته گذشته که بقول هیتلر یك یادگار تلخ ولی عبرت‌آمیز در تاریخ آلمان باز خواهد گذاشت آگاه داشت . صدراعظم بدواًیادآوری کرد که درهنگامی که زمام‌امور بدست او سپرده شد با یك دولت روبرو گردید که کارهای سیاسی و اقتصادی آن کاملا رو به پستی بود. سپس از اشاره بموفقیت های غیر قابل انکار که در تمام قسمتها نصیب ملیون سوسیالیست گردید و یا داوری اینکه در عرض مدت قلیلی برای بیشتر از چهار ملیون نفر بیکار کار تهیه شده صدر اعظم آلمان شروع بشرح وقایع اخیر نموده و چنین گفت یك دسته کوچکی در صدد ایجاد اغتشاش در بین مردم مخصوصاً در بین افراد قسمت حمله بودند بزودی معلوم شد که (روم) رئیس ارکان حرب قسمت حمله سررشته کلیه نقشه‌های انقلابی‌را دردست خود گرفته و برای اجرای مقاصد جاه طلبانه خود با ژنرال فن (شلایخر) وارد مذاکره گردیده است . نقشه این دسته محقر توطئه چیان عبارت بود از سقوط حکومت وسپردن‌کلیه اختیارات نظامی بدست (روم) و از بین بردن شخص هیتلر . صدر اعظم آلمان در اینموقع خاطر نشان نمود که یکی از رؤسای قسمت حمله موسوم به (اول) کمی قبل از فوتش اذعان نمود که او حاضر بود که حکم اعدام صدر اعظم را بموقع اجرا بکذارد . در مقابل کسانیکه توبیخ مینمایند که چرا خائنین را تسلیم محاکم صالحه‌ننموده‌ام بایستی بکویم که‌من‌مسئول

سرنوشت مردم بوده ومجبور بودم درعرض بیست و چهار ساعت تصمیم قطعی اتخاذ نمایم لذا وظایف دیوان عالی آلمان را شخصاً عهده دار گردیده‌ام درسی و یکم ژوئن کلیه مقدمات انقلاب فراهم شده بود بنابر این جای هیچ گونه تامل نبوده وبایستی فوراً اقدام نمود مجازاتیکه‌نصیب توطئه چیان شد خیلی تند و سخت بود پنجاه (۵۰) نفر از رؤسای قسمت حمله وافراد آن که در توطئه مزبور شرکت داشتند تیرباران و۱۳ نفر دیگر از رؤسای مزبور و اشخاص غیر نظامی که در موقع دستگیری استقامت‌ورزیدند تلف گردیدند وسه نفر دیگر مبادرت بانتحار نمودند . پنج نفر از اعضای حزب که جزو قسمت حمله نبوده ولی در توطئه شرکت نموده بودند تیر باران شده اند وعلاوه بر این سه نفر دیگر از قسمت حمله بواسطه رفتار پست و شوم آور خود نسبت به محبوسینیکه به آنها سپرده شده بود تیرباران شده اند یك عده دیگر که مستقیما مربوط بعملیات مزبور نمیباشند تسلیم محاکم عادی خواهند گردید درخاتمه نطق هیتلر اظهار داشت تقدیر مارا باتجربیات جدیدی مواجه نمود ولازم است با تعصب زیادتری پابند اصل وعقیده گردیم که در بدو امر برای پیشرفت آن خون بهترین مردان آلمانی ریخته واینك مجدداً برای حفظ و تثبیت آن خون عده دیگری از هموطنان ما ریخته شده است من حاضرم در مقابل تاریخ مسئولیت‌این‌عملیات بیست وچهار ساعته راکه تلخ ترین تصمیمات دوره زندگانی خودرا درعرض آن اتخاذ نموده‌ام عهده دار گردم زیراکه تقدیر مجددا بمن آموخت که بایستی با بزرگترین دقت در حفظ آنچه‌کەدر عالم نزدما عزیزتر ومحبوب تراست اقدام نمود یعنی مردم‌ومملکت آلمان. پس‌ازیك نطق

آتشین که از طرف رئیس مجلس و کورینك ایراد کردید رایشتاك قطع نامهٔ ذیل را اتخاذ نمود: مجلس رایشتاك اظهارات دولت آلمان را تصویب وتشکرات خود را از اقدامات موثر وعملی که ازطرف صدر اعظم برای حفظ وطن از جنك داخلی وهرج ومرج بعمل آمده اظهار میداردپس از قطعنامه مزبور جلسه باخواندن سرود هیتلر تعطیل گردید»

نقل از شفق سرخ

۲ -حوادث خونین در اتریش

هنوز یکماه از حادثه خونین آلمان نگذشته در ۲۵ژوئیه ناگهان در مملکت کوچك اتریش حادثه خونین دیگری برخاست . در اتریش درچند ماه پیش دسته کمونیست جنبش خونینی کرده وجنبش آنان بایکرشته خونریزیها بپایان رسید که ما خبر آن داستان را در شمارهای پیمان نوشته ایم . این زمان نوبت فاشیستها بود که جنبشی نمایندو خونهایی از آنان وسپاهیان دولت ریخته شود .

چگونگی حادثه باجمال آنکه فاشیستهای اتریش که هواخواه هتلر و در آرزوی یکی شدن اتریش با آلمان می باشند روز ۲۵ ژوئیه ناگهان دسته از آنان که رخت سپاهیان دولتی در برداشته‌اند باداره بیسیم رفته برئیس اداره پیشنهاد می کنند خبر کناره گیری کابینه دلفوس راو اینکه دکتر رنتلن بجای اوصدر اعظم شده نشر نماید. بگفته یکی از اژانسها چون رئیس اداره ایستادگی از خود می نماید بدست شورشیان کشته میشودوبهرحال خبر بدانسان که مقصودآندسته بود نشر کرده می شود .

در همان هنگام دسته دیگر از نازیان بعمارت صدر اعظم رفته بعمارت دست یافته دلفوس ووزرای دیگر را که درآنجا بودند توقیف

می نمایند. یکی از آنان بنام پلانتا دو تیر بدلفوس می زند که خون به تندی روان می شود وچون چند ساعت بر عمارت چیره بودند از طلبیدن طبیب برای جلوگیری از خون و بستن زخم نیز مانع می شوند وبدینسان دلفوس جان می سپارد.

در اینمیان سپاهیان دولت و دسته پولیس از چگونگی آگاه واز هرسوی گرد آمده بچاره میکوشیدند. پولیس عمارت روبروی آنجارا سنگر کرده باشصت تیر شروع بسر کوب شورشیان مینماید وشورشیان پس ازچند ساعت ایستادگی شکست خورده ناگزیر خودرا بدست پولیس می سپارند.

شورشیان تهیهٔ بزرگی دیده درهمه جا بجنبش بر خاسته بوده اند. در شهرهای دیگر نیز در اینهنگام آشوب برپا بود و درهمه جا سیمهای تلگراف وتلفون را بریده بوده اند. بااینهمه دولتیان در خود وینه با همه آسانی شورش را فرو می نشانند.

دکتر رنتلن که شورشیان اورا بجای دلفوس نامزد کرده بودند دریکسال پیش از کارکنان دولت اتریش بوده. ولی بعلت ارتباط با نازیان کناره جویی کرده و در این هنگامه که دولتیان پس از خواباندن شورش بسر وقت اورفته توقیف نمودند اوقصد خودکشی کرده خودرا زخمی ساخت لیکن نمرد و در بیمارستان بمعالجه سپرده شد.

شورش و زد وخورد در ولایات تاچند روز برپا بود تا در همه جا فرو خوابانیده شد. یکدسته هفتصد یا هشتصد تن از شورشیان به یوگوسلاوی پناهنده شده یکدسته دیگرهم گرفتار گردیدند. شاید از دویست تاسیصد تن همنابود شده باشند. بهرحال این آشوب نسبت بآشوب پیشین که دسته کمونیست برپا کردند کوچکتر بودو خونریزی کمتر روی

دادولی در نتیجه کشته شدن دلفوس وازاینجهت که قضیه باداستان اتریش وآلمان ارتباط داشت اثر آن بس مهمتر بود. چنانکه درهمه جا نگرانیهای بسیاری پدید آورد و دولت ایتالیا بیدرنگ سپاه بزرگی به نزدیکی سرحد اتریش فرستاد و تا زمانیکه رفع نگرانی نشد این سپاه در آنجا درنگ داشتند. ولی بیاری خدا قضیه بخوبی گذشت ونتیجه برآسیبی که بیم آن می رفت روی نداد.

پس از دلفوس صدر اعظم آلمان دکتر شوشنیك است که یکی از دوستان دلفوس ودر کابینه او سمت وزارت معارف داشت. وچون درفرو نشاندن این شورش همدست دسته هایمور درکار بود که همدوش سپاهیان دولت باشورشیان می جنگیدند از اینجا بیشتر وزرای این کابینه نوین از سردستگان آن حزب می باشند.

پلانتا کشنده دلفوس بایك کسی دیگر که همدست او بوده وبا گروه دیگری ازهجوم برندگان بعمارت صدراعظم دستگیر شده بودند درمحکمه خاص که برای محاکمه این شورشیان برپاشده نخست آن دوتن را محاکمه کرده وحکم اعدام آنان را بیدرنگ اجرا گردند. چنانکه دربارهٔ آنان سپاسست هر دوی ایشان درهنگام انداختن طناب بگردنشان داد زدند «زنده باد هتلر» که دشمنان آلمان آن را یکی از دلایل ارتباط این شورشیان باهیتلر می شمارند.

٣- مرگ هندنبورك رئیس جمهوری آلمان

حادثه مهم دیگر مرك فن هندنبورك رئیس جمهور آلمان است.

این مرد که پس از هشتاد وهفتسال زندگی بدرود جهان گفت در سایه یکرشته نیکوخوئی از دلیری وپاکدلی وغیرتمندی نه تنها پیش آلمانیان گرانمایه بود و جایگاه والایی داشت نزد دشمنان آلمان

نیز گرامی بود وهمه ناماورا بنیکی یادمی کردندچنانکه دراینهنگام که بدرودزندگی گفته همهازمرگ اوتاسف میخورندونوشته برخی ازروزنامهای اروپا بودن او در آلمان واینکه زمام ریاست جمهور را در دست داشت اثر بسیاری در نیکی روابط آلمان با دولتهای دیگرمیکرد واینست که مرگ اورا مایه افسوس همگی می‌شمارند .

مرگ هندنبورگ در روز پنجشه دوم اوت رویداد و چون دربارهٔ جانشین او گفتگوهای بسیاری کرده می‌شد کابینه آلمان بیدرنگ انعقاد یافته وقانونی باین مضمون گزاردند که کارهای ریاست‌جمهور نیزسپرده هرهتلر باشد . ولی چنانکه آژانسها خبر میدهند این قانون برای‌چند روز است تا از همگی مردم آلمان رأی خواسته شود .

چون یکی از بزرگترین کارهای هندنبورگ فیروزیهایی بود که در جنگ جهانگیر گذشته در پروس شرقی نصیب او گردید چنانکه در یکجنگی سخت ترین شکست را بر لشکرهای روس وارد آورده گذشته از کشته های بیشمار هفتاد هزار اسیر ازآنان بدست‌آورد وهمانا این فیروزی بود که نامهندنبرگ‌را شهره‌شرق وغرب ساخته و او رادر نزد المانیان یکی ازگرانمایه ترین مردان گردانید. چنانکه در چند سال پیش در همانجایگاه که این فیروزی‌رویداد وتانن‌برگ نام داردبنایی بنام یادگارآن قضیه تاریخی بنا گزاردند در اینهنگام‌نیز جنازهٔ فن‌هندبرگ را بآنجا برده درآنجا بخاك خواهند سپرد .

روز خاك سپردن هفتم اوت (٦ امرداد) معین شده و چنانکه آژانسها خبر میدهند در این روز در لندن و پاریس نیز بسوگواری پرداخته بیرقهای عمارات دولتی را نیمه افراشته نگاه خواهند داشت .



از تبریز

شرق از غرب چه میخواهد؟

فطرتاً ملل شرقی ضعیف‌النفس ولین‌العریکه خلق شده و در مقابل هر عظمت و قدرتی خاضع و خوش بین‌است تاآنجا که اولیاء دین وپادشاهان‌خود را گاهی بمرتبهٔ الوهیت رسانده حتی اسکندرمقدونی را که خونخواری بیش نبوده درجه پیغمبری داده‌اند

اکنون نیز شکوه وعظمت اروپا چنان هوش ازسرما ربوده که مؤسسین این دستگاه رفیع را نوع ممتازی درعالم تصور وسرشتشان را از آب و گل دیگر میدانیم واز نیك وبد هرچه ازاروپائی سر زند عین صواب وفصل‌الخطاب شماریم و هرگز بدل راه نتوانیم داد که ممکن است اروپائی نیز گاهی راهی بخطا رود و مصائبی که اکنون خود بدان گرفتاراست شاید مولود افکار فاسده ورویه ناصواب خودشان باشد

سالهاست که پرده ازروی کاربرافتاده ومفاسد اروپا درهربرزن وبازار داستانی گشته اروپا پرستان نمیخواهند و یا هنوز جرئت آنرا ندارند این اوضاع فلاکت بار را نتیجه غلط کاریهای آنان بدانند و همچنان در حسن ظن خود باقی و دامن اینقوم را از لوث خبط وخطا منزه میشمارند وهرآنکه بر خلاف عقیده آنان تفوهی کند و نسبت باروپائی سوء ادبی روا دارد از هرطرف بدوتازند وبتیر ملامتش هدف کنند

دل باختکان اروپا بحکم‌الحب یعمی و یصم هر قدر چشم و گوش خود را ازدیدن وشنیدن سیه کاریهای‌اروپا کرو کور سازند وبروی‌تیرگی غربیان علوم وصنایع را جنایتکار بقلم بدهند قضیه را در پیشگاه احساسات جهانیان مشتبه نتوانند کرد. باهیچ استدلال و منطق جرم جانی باساحه واردنیاید. علم وصنعت را چو باعقل وحسن تربیت جمع آید جای گزین چنگیز وتالی وبا وطاعون قرار نتوان داد

اگر از علم مضرتی بر خیزد فقط در دست عالمان فاسد العقیده است که عالم‌نابرهیزگاررا دزد مشعله‌دار گفته اند ودزدی که‌باچراغ آید البته کالا را گزیده تر برد و مضرتش بمراتب بیشتر از دزد جاهل‌است و بااین‌اصل مسلم چون در لطافت باران‌خلافی نیست‌ناچار باید گناه را ازژمین شوره زار دانیم که بجای گل ولاله خس وخار در آن می روید

شرقیان هنوز از شداید زندگانی غرب بی خبرند و دستی از دور بر آتش‌دارند هنوزشرقی بساحل نجات اندراست وحال غرقه بدریا را درک‌نتواند کرد. شرقی‌هرگزهول واضطراب مردمان شهری را که مورد حمله آیروپلانهای بومب انداز میشود تصور نتواند نمود

آنان‌که اوضاع غرب را بصد جان برای شرق آرزو کنند گذارش احوال شبانه روزی ملیانها کارگر بیکار اروپا را ندیده و از قیامت‌خبری میشنوند وازثمرهٔ عداوت ودشمنیهائی که‌باطبقات‌سرمایه‌دار میورزند بیخبرند واز همسایهٔ شمالی خود عبرتی نکرفته‌اند. استمالتهائی را که آئین خدا پرستی از بینوایان می کنند طرنداران غرب قدرنمی دانند وازاثرات خیرات ومبرات در زندگانی بشر غافلند

کار دول اروپا ازسیاست و اقتصاد گذشته حال خروسهای جنکی را پیدا کرده اند در حالتیکه دراثر جنك عمومی همه از توانائی افتاده وهنوز ازدرد والم جراحتهائی که برداشته اند سخت مینالند و هر روز بضعف قواء مادی و معنویشان افزوده و نمیتوانند رشته از هم گسیختهٔ اقتصاد وسیاست خودرا بهم ببندندمعهذا مانند خروسهای جنکی همینکه اندك علائم جنبشی از رقیب خود مشاهده کنند بهر زحمت و فلاکت است حرکتی بخود داده دو میتازند و نوکی بسر وصورتش میزنند

و درعین حال که خود را دراین عمل ملجاء ومضطر میدانند دربی میانجیهائی هستند که بلکه نکذارند آتش جنك زبانه گیرد مجلس ژنو و سایر مجامع بین المللی بروی همین مقصود تشکیل میابد و ملاقاتهای پی دربی دیپلوماتها بایکدیکر واتحاد های مثلث و مربع جهة همین منظور است که متاسفانه دراثر شدت مرض و عدم استعداد مزاج معالجات اطبای اجتماعی فایده قطعی نمی دهد و هر روز بحران در اشتداداست

امروز خود اروپائیان بهتر میدانند که این بدبختیها معلول کدام فکر غلط و نتیجهٔ کدامین مقدمه است ولی چه چاره کنند که تیر از شست و مرغ از دام بدر رفته اوضاع نه بطوری مختل و پیچیده ودرهم است که راه چاره بدان توان یافت جزاینکه با تشبثات موقتی حتی الامکان از وقوع جنك و خونریزی جلوگیری و هر روز قواء ناریه را زیاد کنند و نوع مؤثرتری از ادوات قتاله اختراع نمایند تا مکر درسایه صلح مسلح چند صباحی نفس براحت کشند ودمی بیاسایند

ولی همهٔ این عملیات موقتی است دیر ویازود این آلات وادوات

را هدف سینه بشر و شهر های زیباست اینها برای شکار ماهی و دراج مصرف نخواهد شد

اروپا که بعقل وصنعت خود مغرور و گفتار عقلا وبزرگان دنیا را زیر پا انداخته ماده پرستی را در زندگانی خویشتن مفید تر تصور نمود پنداشت انبیاء وحکمای سلف که بشر را تااندازهٔ درمادیات محدود و ازهوسهای انسانی جلوگیری کرده شاید نخواسته ویاندانسته اند که اگر بشر کیف شاء واراد ودر استفاده خود ازمادیات وهوسها آزاد باشد از زندگانی بیشتر برخوردار و کامیاب خواهد شد خواستند همه‌سود های جهان ولذایذ زندگی را بخصوص خود کنند لذا معنویات‌راپشت پا زده و در مادیات و مشتهیات نفس هر گونه حدود و موانع را از جلو برداشتند ومدتی هم که هنوز اثرات سوء این افکار در جامعه کارگر نیفتاده بود پیشرفت کار ها برطبق تصورات آنان بود وچندی میوه‌های ذائقه پسند از نهال این رویه چیدند

اکنون که سالهاست این نهال درخت تناوری گشته و ثمری را که میبایست ببار آورده از آنجا که دراینکار مبتکر و بی‌سابقه بوده و تجربهٔ حسی نداشته‌اند دراین خبط وخطای خودشاید آنقدر هامستوجب توبیخ وملامت نباشند وبتوانند درپیشگاه افکارعقلای عالم‌عذر بی تجربگی ازخود مدافعه کنند

ولی ملل شرقی که اوضاع شربار غرب را درمقابل چشم‌خود مشاهده ونتیجهٔ روحیات و اصول اجتماع پیشقدمان اینمرحله را دیده‌و خودنیز سالهاست باتش آن‌میسوزند اگرخودرا دچارچنین خبط‌وخطائی کنند گناهشان قابل عفو واغماض نیست

چقدر بی فکری و بلهوسی میخواهد و تاچه اندازه باید آرایش ظاهر و زندگانی هوس آمیز اروپا هوش ازما ربوده باشد بدون اینکه علل واقعی ترقی وعظمت اروپا را با اعمال و اخلاق بلهوسانه آنان که مایهٔ اینهمه آلام ومصائب کنونی است فرقی گذاریم هر دورا بهم آمیخته وزهر کشنده را برای اینکه با شربت گوارائی مخلوط ودر کاسهٔ زرین پیش ما گذارده اند بی باکانه بنوشیم و از نتایج آن غافل باشیم

اگر عملیات اخیر دولت را کنار بگذاریم از نیم قرن باینطرف که اوضاع غرب نظر از ما ربوده با اینکه در اینمدت هزاران شاگرد و مسافر برای تحصیل علم و تماشا باروپا رفته جز معدودی سوای امراض مدهش و اخلاق نکوهیده وعقاید فاسده و بدگوئی از وطن و مودهای بلهوسانه وخود آرائی و رقص و جلافت نتیجهٔ دیگری ازاین مسافرتها برای ایران نیاورده اند

و اینخود گواه است که اگر کارها بدینمنوال بگذرد تمایلات فطری ما همیشه بجانب بلهوسیها خواهد بود در حالتیکه بهره از علم و صنعت نبرده ایم

اگر اروپاییان برای پرده‌پوشی از خطاهای فکری خود علم و صنعت و توسعه افکار را علت اوضاع تاریك غرب قرار دهند معذورند ولی ماچرا باید بدون اندیشه ومطالعه بدین حرفها فریفته و مقام علم‌را متهم وموهون داریم؟ آیروپلان سازی و اختراع رادیو را چه ربطی با اصول اجتماع و روحیات جامعه است و چرا باید کشف میکروب و شکافتن ذرات بشر را در زندگانی خود گمراه و ازخط مستقیم‌اعتدال منحرف کند وشنایع و رذایل را درنظرش مباح‌سازد؟ ویا اختراع مواد

منفجره وتوپ کروب چگونه مستلزم نایرهٔ اختلاف و دشمنی است؟

اگر تصور کنیم چون علوم اروپایی از درك ماورای الطبیعه قاصر و منکر مبدء است از اینرو غربیان لزومی نمیدانند عبث خود را پای بند دستورات انبیاء و حکمای الهی کرده و خویشتن را بتقوی ملزم و در لذاید جهان محدود سازند.

کدام پیغمبری فرموده که نیکوکاریرا برای خدا کنید و بخاطر مبدء دست از ازهوسها وزشتکاریها بردارید تا اروپایی باعدم اعتقاد بمبدء محدود ساختن خودرا کار عبثی داند.

درك فواید تقوی ومضار زشتکاری برای بشر عقلی وتجربی است واگر انبیاء نیز درعالم ظهور نمیکردند عقول سلیمه آنها را درك و بتجربه و اختبار فواید میانه‌روی و مضار افراط ورزی معلوم میشد مبدء وحقیقت را هیچگونه نیازی بنیك و بداعمال مردم نیست و نتیجه هر دو بمرتکب وجامعه عاید است وبس.

همچنین وسعت فکر را با مراعات اصول نیکوکاری چه تباین و باهوس و افراط ورزی چه علاقه وآشنایی است وچرا باید توسعه فکر همه بجانب زشتکاری باشد.

علومی که حرص و طمع غربی را تحریك میکند کدامند؟ واو فرض میکنیم اعتقاد بمبدء که محکم سدیست در مقابل سیل هوس و حرص انسانی و اروپایی آن سد را شکسته پس آنهمه لاف و گزاف غربیان که خودرا رب‌النوع خرد و بهمه دقایق زندگانی آگاه میدانند کجامانده؟ و چرا مفاسد این افراط ورزیها را بارای دور اندیش خویشتن در نیافتند و جلوگیری نکردند تا سیل از سر گذشت واز چاره درماندند.

اروپایی چون پیر کنعان گاهی برطارم اعلی می نشیند و گاه دیلو برزیر پای خود نبیند. همین اروپایی که جایگاه مرغ و ماهی را در فضا و قعر دریا گرفته و در پی استعمار مریخ و عطارد است در موارد چون طفل بی تمیز در منجلاب هوس چنان غوطه وراست که راه از چاه نشناسد. از اینجا پی توان برد که هر کاری را تخصصی باید. اطبای مزاج عنصری معالجه امراض روحی نتوانند. درك مفاسد و مصالح اصول زندگی با آنهمه پیچ وخم و تنوع و اختلاف که دارد کار عالم فیزیك و شیمی و امثال آنها نیست قوهٔ خارق الطبیعه و تجارب قرون متمادیه لازم دارد.

مارکوس قیصر فیلسوف روم در پند نامهٔ خود گوید این ایام جماعتی بنام نصرانیت برخاسته‌اند با اینکه الف از با نشناسند هنگام عمل نشان میدهند که هریك از آنها فیلسوفی است کامل عیار.

چنانکه خود مارکوس نیز اشاره کرده اینحال برای نصرانیهای جدید عهد مارکوس اثر تعلیمات آسمانی و تربیت روحی بوده که مشتی مردم عامی را درنظر فیلسوفان وقت چنین قدر و منزلتی بخشوده.

و باز درهمان نژاد و مات جمعی از دانشمندان فلاسفه راسراغ داریم که در نتیجه فقدان عقیده و عدم تربیت روحی ضعیف را مساوب الحقوق وقوی را دارای حقوق نامحدود میدانند و در مقابل هوسات و و مشتهیات هیچگونه رادع ومانعی معتقد نیستند و همین عقیده است که آلام ومصائب کنونی را که آقای نورشرق درمقالهٔ انتقادیه خود از پیمان شرح داده ببار آورده والا علم و صنعت را هیچگونه دخالتی در اساس این فلاکتها متصور نیست جز اینکه بجای تیر و شمشیر توپ کروپ و گاز خفه کننده ایجاد کرده - آقای کسروی اینمعنی را کاملا روشن کرده‌اند که آلات واسلحه را علت ایجاد جنك و دشمنی قرار نتوان داد.

باری سی وچهل سال پیش که همه‌شرق مانند اروپاپرستان کنونی غرب را منبع عدل ومساوات و مرکز فضایل اخلاقی پنداشته و اوصاف ملکوتی برای اروپاییان قائل بودند اگر سربسته و دربسته تمدن آنان را قبول و فرقی بین غث و سمین نمیگذاشتیم تا اندازهٔ معذور بودیم ولی اکنون که بمرور پرده از روی کار برفتاده و معلوم شده است که این صورت زیبا درونی بس هولناك دارد چگونه ممکن است ملل شرقی دانسته و فهمیده با گزافه گوییهای معدودی از گرویدگان مجالس رقص و بال ماسکه اروپا خودرا بی گدار بآب بزنند ودرمسئولیت بزرگی که در پیشگاه نسل آتیه‌دارند اندیشه ننمایند؟!

اروپایی درمقابل چنین ابتلاآت مسلح بعلم و دانش است و قادر بمقاومت و پافشاری ولی ما ایرانیان که قبل‌از اندوختن علم‌وصنعت بدون تحشید قواء وسنگربندی در قدم اول شروع باقتباس عادات و روحیات هوس‌آمیز اروپاییان کرده‌ایم فرصتی بما نخواهد داد تا دستی بجانب اسلحه علم‌دراز کنیم وازدانش وهنر سپری برسرگیریم ودراندك‌زمانی مارا بزانو اندرآرد و بخاك مذلت نشاند درهمین مدت قلیل آثار آن در مملکت ماظاهر و بهراندازه درائر مساعی دولت اصلاحاتی درتشکیلات اجتماعی ما فراهم‌آمده بهمان مناسبت اخلاق و روحیات ما درائر تقالید باهوسانه خودمان فاسد ودرپیاله اول مست و بیخود شده‌ایم. صاف اگر باشد ندانم چون کند. آقای نورشرق مفاسد اروپارا مولود علم‌وصنعت میدانند. مفاسدی را که امروز محیط‌مارااحاطه کرده وروز بروززندگانی را بیشتر دچار اشکالات مینماید معلول چه قرار خواهند داد؟

شرق که همیشه منبع مکارم اخلاق و مهد فضایل انسانی است از

اروپا جز علم وصنعت چیز دیگری را محتاج نیست اصول اجتماعی وروحیات مواود محیط ومقتضیات جامعه است وآنرا بعاریت نتوان گرفت رسوم وعادات اقتباسی وصانهٔ ناجور ولباس نامناسب را مانند رقص (تانگو) را اگر محیط شرق اقتضاء داشت امروز محتاج بتقلید آن ازاروپا نبودیم ذوق سرشار شرقی آنرا ازصدها قرون پیش ایجاد کرده بود ملت ایران در قرون تاریخی باصدها ملل دیگر آمیزش و اختلاط کرده و بسیاری از آنها ازاین عادات هوس آمیز داشته‌اند معهذا اقتباس آنهارا هیچوقت تاریخ نشان نمیدهد وشاید هم گاهی مثل امروز هوسکارانی شروع بتقلید کرده‌اند ولی چون باروح جامعه متناسب نبوده در قلیل زمانی ازبین رفته است اروپا از آزادی زن جز فساد اخلاق و تزلزل بنیان تشکیلات خانوادگی و گسیختن رشته الفت و علاقه خویشاوندی که اساس تشکیلات اجتماعی است چه نتیجه برده تاشرقیان نیز بدان تاسی کنند؟!

زنان غرب نود درصد از کارگری درقعر معادن و کارخانجات جهنمی و باکوچه گردی و بی آزرمی چه آسایش و اعتباری اندوخته‌اند تا زنان شرق آرزوی آن نمایند ؟

هرقدر آقایان نورشرق علم و صنعت را موجب بدبختیهای بشر بدانند و درعقیده خود مصر باشند نگارنده اطمینان دارم اگر این علوم و صنایع با مزایای اخلاقی و فضایل روحی ملل همعنان پیش رود وشرقی درتقلید بلهوسانه خود ازعادات و روحیات غربیان پرهیز کند هیچگونه سوء نتیجه بروز نخواهد کرد . و باکه تاشر انوار آن شرق و غرب‌را در اندك زمانی روشن و تمدن حقیقی را در عالم ایجاد خواهد نمود .

ناصر روایی

کشت و کار

چایکاری درلاهیجان

کسانی که آرزوی پیشرفت ایران را دارند و برای ایرانیان آسایش وخرسندی میخواهند چه شگفت اگر از تهران دلگیر شوند و بیرون رفتن از آن را آسایشی پندارند ؟ ..

تهران اگرهم هیاهو بیشتر دارد کوشش و تلاش کم می کند . دراین شهر بیرونها همه آراسته و زبانها همه بگفتن و سخن گزاردن روان است . ولی درونها کمتر آرایش دارد وبیشتر دلها ازآنچه برزبانها می رود نا آگاه است .

اگر آبادی یك کشوری از کوشش وتلاش مردم آنجاست اگر آراستگی یك سرزمینی بسته برواج کشت وکاروبازرگانی است ازاین چیزها درتهران کمتر نشان توان یافت. دراین شهر گفت وشنود وهیاهو بیشتر ازهر کاری رواج دارد .

گفتیم چند روزی ازاین شهر پرهیاهودوری گزیده دل آسوده باشیم وزمانی بارنجبران وبرزگران بسردهیم. دوستی روانه گیلان بود همراه او روانه شدیم . در راهها شادی واندوه باهم وسرسبزی راهها با سیاهکاری راهداران توام بود .

در رشت بدیدار دوستان رسیده شادیها نمودیم درد دلها گفته و دل سبکبار گردانیدیم .

از آنهمه می گذریم .

گیلان اگر خوشترین نقطه ایران باشد لاهیجان خوشترین نقطه گیلان است برای گردش رهسپار آنجا گردیدیم . هشت فرسخ راه همه سبزی و همه خرمی است . چایکاری ارزش دیگری باین سر زمین بخشیده .

آرامش وایمنی آبادی راهها سرسبزی کشت زارها آسایش برزگران هریکی علت دیگری برشادی مابود و در درون اتومبیل شادی برشادی می افزودیم وچون بآبادیهای سرراه رسیده آن بازارهای ساده روستایی را تماشا میکردیم خرسندیمان چندین برابر میگردید .

آنهمه هیاهو که درجهان بنام صنعت برخاسته همه پوچ است. صنعت بآن جایگاهی که امروز رسیده باید چندین مرتبه پائین بیائید تا بجایگاه حقیقی خود برسد .

ولی کشت کار هر چه پیشرفت کند شایسته آن پیشرفت است . اگر اروپائیان بجای آنهمه کوششهای پیاپی در راه ابزارسازی به بهتری کشت و کار می کوشیدند چندین بار بهتر و سودمند تر بوده و جهان پر نعمت گردیده درویشی و گرسنگی از میان برمیخاست .

صنعت در هر کجا که رواج بی اندازه گرفت نتیجه اش آن خواهد بود که شهر ها پراز بیکار و گرسنه گردد واز هر سوی نالهای بدبختی بلند شود . ولی کشت و کار چون رواج گیرد نتیجه آن خواهد بود که در هرسوی باغهای سبز و خرم فراوان باشد ومردم از فراوانی خوردنی دل ودیده سیر باشند .

مابرای ایرانیان همیشه این آرزو را داریم که کشت و کار رامهمتر

ازصنعت بدانندوهمیشه بسر سبزی کشتزارها بکوشند. پس شگفت نیست که از دیدن لاهیجان وتماشای چایکاریها ودیگر کشت های آن شادی برشادی افزودیم و این شادی ما بی اندازه گردید هنگامیکه خود را در اداره چایکاری دولتی یافتیم .

این اداره قشنگ و دلکشارا هر کسی ندیده معنی این گفته‌های مرانخواهد دانست .

ما چنانکه در جای دیگری گفته ایم بادخالت دولت در کارهای کشت وکار و داد و ستد همداستان نمی باشیم. در اینجا باید بگوییم که این اداره دخالتی بیش ازآن در کارهای مردم ندارد که بآنان آموزگاری کرده آنچه را که در باره کشت چای هنوز نمیدانند یاد می دهد. وانگاه محصول کشت آنان را که برگهای سبزی بیش نیست گرفته باماشین های خود در سایه بکوشته کار آماده فروختن می گرداند . از چنین اداره بی آزاری که جز نیکی ودست گیری رفتار دیگری بابرزگران ندارد جز سود زیانی نخواهد بر خاست . بویژه که کارکنان آن از قبیل دوست گرانمایه ما آقای میرزا حسین خان شهرستانی می باشند . این جوان پاکدل برگزیده که ما از دیدار او دل پر از شادی داشتیم هر گونه نوازش وپذیرائی ازما دریغ نداشت ومارابه یکایك اطاقهاازموزه واطاقهای ماشین راهنموده یکایك کارهای پرسودی را که در آن گوشه آرام ودلکشا کرده میشود برای ما شرح داد .

پاکیزگی عمارتها زیبائی باغ وگلزارها انتظام کارها وسایل سودمند گوناگونی که برای پیشرفت چایکاری در این اداره آماده گردیده هر یك بنوبت خود مایه دلشادی ما گردید . مردم گیلان خوشبختند

که درچنین هنگامی که جهان گرفتار کسادبازار وتعطیل تجارت گردیده ودر همه جا کشت و کار روی به پس رفتن گزارده دولت بیدار وقت چنین راهی برای پیشرفت کشت کاروآبادی زمین بروی آنان باز کرده و چنین اداره سودمندی برای آموزگاری وراه نمایی آنان برپانموده.

من در اینجامجال گفتکو از یکایك کارهای این اداره ندارم. همین اندازه خواستم خوشنودیهای خودرا ازآن تماشا ها باز نمایم و چون ما هوادار کشت و کار می باشیم بهخوانندگان پیمان یادآوری مینمایم که درسفر خود بگیلان از تماشای آن اداره باز نمانند.

چایی امروز همه جا رواج یافته وهمه مردم بنوشیدن آن عادت گرفته اند وچون کم آن بی‌زیان‌است نبایدهم از آن جاو گیری کرد پس چایکاری در ایران و بنیاد کار خانه های قند سازی یکی از وسیله هاست که نیاز ایران را به بیگانگان کم می‌سازد.

وچون ایران سرزمین پر بر کت و برای هر گونه کشت دارای استعداد است مابیاری خدا امیدواریم کهپس ازچندسالی نه تنها ایرانیان ازشکر وقند وچای بیگانگان بی نیاز باشند بلکه بتوانند بیگانگان را نیازمند خود گردانند.

کسروی

آیین

شیرازه دفتر حقائق دین است — بینامت براینهر کهحقیقت بین است

در وادی هولناك حیرت ما را — گرهست یکی راهنما «آیین» است

تبریز صدیقی نخچوانی

درجواب آقای نورشرق

از خوانندگان تمنا میشود این مقاله را بطرز رمان نخوانند که همین پاداش نویسنده را بس خواهد بود .

« ترازوی شرق وغرب »

عنوان فوق که در مجلهٔ گرامی پیمان دیده شده و سپس مناظرهٔ آقای نورشرق باآقای کسروی که خدایش تائید کند نویسنده را بر آن داشت که بنام احیای مفاخر اجتماعی شرق و هم صدائی با نویسندگان گرانمایهٔ آن نامهٔ آبرومند شرح ذیلرا که اقتباس از شمارهٔ نهم سال ۳۹ الهلال عربی و بقلم توانای فاضل معاصر دکتر عبدالرحمن شهبندر معروف نگارش یافته (بااضافات مختصری) به خوانندگان نامهٔ پیمان هدیه نمایم .

بی مناسبت نیست در اینجا بگویم :

اگر آقای کسروی (که برخلاف نظرآقای نورشرق ایشان را طبیب حاذق جامعه وحلقوم ایشان را خیلی قوی میدانم) بعنوان « اعتراف گناهان» و بقول فرانسویها (Confssim) صفحهٔ درمجلهٔ پرمایهٔ پیمان باز نمایندتااشخاص درنتیجهٔ زحمات فکری و قلمی ایشان از گناه اروپا منشی توبه نمایند — بندهٔ نگارنده با اینکه در حدود بیست سال بقدر مقدور مطالعات مستقیم وغیر مستقیم در زمینهٔ اجتماعات و اخلاق روی اطلاعات وتجربات اروپائی داشته ام وبالنتیجه سیر فکرم بانطرف مایلتر بوده است اول کسی خواهم بود که با کمال ادب در آستان فکر منزه و دست مقدس آن استاد محترم سر تعظیم فرود آورده از معالجهٔ ایشان تشکر و از گناهان خودم توبه نمایم .

اینجا به مقدمه خاتمه داده وبه بیان منظور می پردازم .

« ازقساوت به ترحم »

صورت زیبای ملکهٔ نیپال آبله در آورده و بر اثر آن جمال ملکه مخدوش گردید باینجهت بوسیله سمی انتحار نمود . رام بهادر شوهر ملکه از این فاجعه غضبناك گردیده عموم مردم مملکت مخصوصا اطباء و حتی خدایان را مورد سخط قرار داده تصمیم گرفت از همهٔ آنها انتقام بگیرد .

بدواً اطباء را که ازمعالجه عاجز بودند زجر نموده و سپس متوجه سرکوبی خدایان گردید و گفت :

خدایان نسبت بمن حیله ورزیده دوازده هزار گوسفند و بیست هزار رطل شیر ازمن دزدیده اند -

لهذا امر نمود توپها در مقابل بتکده نصب نموده خودش برای نابود کردن خدایان پهلوی توپها قرار گرفت ابتداء امر نمود بت بزرگ را که مظهر رب النوع کبیر است هدف نمایند - چون انجام امر او برخلاف اصول مذهبی بود فرماندهان توپخانه از اجرای آن احتراز جسته و امتناع نمودند رام بهادر برای انجام منظور امر کرد متخلفین اعدام شوند . پس از این مقدمه دیگران تسلیم ارادهٔ او شده و در نتیجه بر اثر باران گلوله تمام خدایان از مقام بلند فرو ریخته و پس ازشش ساعت آتش فشانی کوچکترین علامتی از مظاهر ارباب و انواع باقی نماند (نقل از کتاب درس الاجتماع تالیف هربرت اسپنسر انگلیسی صفحه ۳۰۱)

حادثهٔ نادرالوقوع فوق که در قرن گذشته در یکی ازنواحی هندوستان رخ داد از نظر علم معرفة النفس دلیل انتقال آنی بعضی انسان از حالتی به حالت ضدی است که عبارت از تبدیل حس احترام به حس غضب و انتقام باشد وچه بسا که درمردمان بچه منش بمدد تحریك دراعصاب حساس این حالت پیش آید .

صاحبان عقیدهٔ نشوء میگویند

قوای عملی انسان وحشی اول این قسم کودکانه بوده است مع التأسف آن معنی هنوز بـر بشر امروز حتی آنهائی که باوج تمدن رسیده اند کاملا منطبق میباشد

البته نظاهر این معنی مخصوصاوقتی خواهد بود که انسان متمدن امروزی منافع خود را درخطر دیده یا احساس مزاحمتی بنماید که مصادم با بزرگی او (و او بزرگی کاذب) باشد .

از طرف دیگر بدیهی است ترقی روحی بشر نسبت مستقیم دارد با مقدار قوه غلبه بر نفس و فرونشاندن حس غضب بعبارت روشنتر- انسان بهر نسبتی که بهتحکیم مبانی صلح وسلم کمك نماید میتوان گفت بهمان نسبت مدارج ترقی را پیموده است .

فجایع جانگدازی را که بشر متمدن درطول جنگ عالمگیر درمیدانهای

اروپا و آسیا و افریقا ـ روی‌هوا ـ زیر آب و در خشکی مرتکب شده و همه خوانده ایم محتاج بتذکار و تکرار نیست در آتیه نیز مسلم است که بدن نسل آینده ازترس هواپیمایان مهیب (که به طفل و مریض و پیر مرد ابقا نخواهد کرد) بخود خواهد لرزید ـ زیرا چه بسا اطفال معصوم و پیر مردهای بی گناه که بیطرفانه ودر کمال آرامی در مسکن های خود آرمیده و بدون تقصیر هدف باران گلوله های جهنمی طیارات گردند . چه بسا تحت البحریها که کشتی ها را بعمق دریا فرو برده و مسافرین بی گناه را طعمهٔ ماهیان دریا قرار دهند .

بلی ـ همین بشر متمدن است که اسیران جنگی را بدار آویخت .

متفقین در ضمن جنگ عالمسوز بوسایل گوناگون دنیا را از جرایم و اخبار فجایعی که آلمانی ها مرتکب شده اند مملو کردند زیرا همه‌قسم‌وسایل تبلیغ در دست داشتند . در مقابل یکنفر نویسنده از متفقین که خود ناظر میدانهای جنگ و سمت نظامی داشته است حکایات ذیل را برای‌من نقل‌نمود:

روزی در یکی ازمیدانهای شرقی فتح مهمی نصیب ماشد و در حدود پانصد نفر از نظامیان آلمانی را دستگیر وآنها را به دودستهٔ مساوی تقسیم کردیم ـ من ماموریت داشتم دسته ای از اسیران را باتفاق‌چندنفرصاحب‌منصبان و قراول از خندق مقدم بعقب برده و در اردو گاه تسلیم نمایم . همینکه ماموریت انجام یافت و برگشتیم که دستهٔ دیگر را باردوگاه برسانیم دیدم تمام آن عده رویهمریخته و از بدن های مقتولین تل بزرگی تشکیل یافته است . من شخصا از اینکه چنین منظرهٔ فجیعی را دیدم و ممکن‌نشدعده‌دوم را سالما باردوگاه رسانم خیلی مضطرب وغمناک گردیدم ـ زیرا درظرف یکساعت مبدل شدن یك عده اسیر به تودهٔ مقتول وحشت آور است .

دراین‌عملی که‌ذکرشدمزیتی برای‌انسان‌امروزی‌برانسان‌قدیم‌نمی‌یابیم(مخصوصا وقتی که دچار انفعال نفسی باشد وبعبارت واضحتر موقعی که به بزرگواریش برخورده باشد) .

ممکن است کسانی بگویند ارتکاب جنایت سابق‌الذکر ناشی ازحق‌انتقام وعکس العمل جنایات آلمانی ها بوده است ـ بعلاوه که متفقین فقط آنان را مسئول جنگ میدانند .

در هر صورت از آنهائی که برای هر یك از مفاسد اروپائی عذری می تراشند خواهیم پرسید :

عذر فاتحین درزمینهٔ حادثهٔ ذیل چه خواهد بود ؟

قبیلهٔ از اعراب‌الجزیره درمقابل قشون فرانسوی تحت فرماندهی ژنرال بلیسیه درماه ژانویه سال ۱۴۸۵ مغلوب شده و به غاری پناه بردند -ژنرال آنها را تعقیب نموده وامرنمود ازغار خارج شوند - عدهٔ فراریان ومتواریان‌در غار که یانصد نفر مرکب از مرد - زن - بچه بودند امتناع نمودند — لهذا ژنرال مزبور امر نمود آتش در غار افروخته و تمام عدهٔ محصور را خفه نمودند .

(نقل از دایرة المعارف بریطانی جلد اول طبع نهم صفحهٔ ۵۶۸ راجع بفتح فرانسوی ها در الجزایر)

هوا خواهان اروپا وعلمداران جنبش اروپا منشی که عظمت و جلال اروپا چشم سرآنها را خیره وچشم دل شان را تیره نموده است بگویند :

فرق بین قساوت وحشیانهٔ رام بهادر باکشتن اسرای جنگی و یا خفه کردن متواریان داخل غار چیست ؟

آیا اعمال نکوهیدهٔ اروپائیان سابق‌الذکر ازکردار نا پسند آن فیل هندی درهنگام غضب که آنرا ازحالت تقدیس رب‌النوع منصرف شده ومظاهر ارباب انواع مذهبی خودش را هدف گلولهٔ توپ قرار میدهد تاانتقام بگیرد کمتر نفرت انگیز خواهد بود ؟

علاوه از اینکه در این مقابله و مقایسه حق بطرف ما وجواب‌بصرفه‌ما خواهد بود و در این محاکمه خوشبختی نصیب رام بهادر است - زیراشکار های او روبهمرفته ترکیبی ازگل وچوب و مواد معدنی بوده لیکن‌شکارهای اروپائیان متمدن در میدان جنك و خاك الجزایر ترکیبی‌استازروح‌واستخوان و خون و گوشت .

آنچه در این سه قضیه بنظر ما خیلی مهم میاید این است که میزان و مقدار قوای عقلی در هر دو دسته متشابه است زیراکسیکه امر میکنندزن‌و بچه را بجرم اینکه تسلیم ارادهٔ او نشده اند خفه کنند - در جوهرذهنیت با کسیکه بنام انتقام از خدایان (که صورت تمثالش را مجدر نموده اند)

به جنك برخاسته و بروی آنها گلوله میریزد فرقی ندارد .

در محکمه وجدان و منطق ثابت و مسلم گردیده است که نفس رقیق حساس فی‌ذاته از ارتکاب فجایع کراهت دارد و از جنایات وحشیانه اجتناب می‌ورزد . همانطور که عقل عمیق صواب را با لبداهه برخطا ترجیح‌میدهد . بعبارت دیگر عمل نفس حساس درمیدان احساس وعاطفه ووجدان عین عمل عقل ومنطق خواهد بود .

اینجاست که بطور قطع میتوانیم بگوئیم : قیمت مدنیت‌صحیح‌ومعقول متناسب با مقدار ترقیاتی است که انسان ازحیث رأفت و ترحم به وصول آن نائل گردیده است .

باز اگر بخواهیم موضوع ترقی عواطف ورافت را از قدیم و جدید مقایسه نمائیم و به سنجیم که انسان حاضر نسبت به بشر قدیم چه فرقی کرده است ـ مخصوصاً وقتیکه مظالم عنیف وفجایع هولناك جنك عالمسوز را درنظر بیاوریم (با اینکه کتباً قوانین جنگی جدید اروپائی پر از نظر های ترحم آمیز است و متفقین سعی نموده اند دراین زمینه (روی کاغذ) از خرابکاری های حالت جنك تخفیف دهند)وبانمونه‌هایی‌از اخبار گذشتگان دراین موضوع طرف مقایسه قرار دهیم بدبختانه بایستی اعتراف کرد که بشر امروزی در احساس شعور انسانیت و عاطفه رحم و رافت در میدان جنك از بشر قدیم عقب‌تر رفته است .

برای این منظور مثلی از تاریخ مربوط بیکی از زمامداران شرقی‌را ذکر نموده (همان شرقی که اروپا اورا وحشی میخواند) ودرمقابل امریه که ازناحیهٔ یکی از بزرگترین فرمانروایان غرب (که خودرا دراوج مدنیت میدانند) صادر گردیده میگذاریم و بقضاوت آن می‌پردازیم .

منظورما از مثل تاریخی دستوری است که ابوبکر برای اعلاء کلمه حق (نه به نام خودخواهی) بقشون عرب میدهد موقعیکه برای جنك عزیمت مینمایند وآن دستور را با امریهٔ که امپراطور ویلهم به قشون آلمان میدهد (موقعی له مستعد حرکت بطرف چین میباشند و ماموریت دارند دهملیون‌لیره‌خونبهای بارون فن کتار راکه در انقلاب بوکسیرها کشته شده ازچینیها دریافت‌دارند) مقایسه مینمائیم .

ابوبکر زمامدار شرقی چهارده قرن قبل طی دستوری که باسامة بن زید میدهد مینویسد :

« خیانت نکنید . راه افراط نپوئید . مکر نورزید . اشخاص را مثله ننمائید . اطفال و زنان و پیر مردان را نکشید . نخلها را قطع ننمائید . درختهای میوه‌دار را نسوزید . گاو یا گوسفند همان قدر ذبح نمائید که رفع احتیاج نان بعمل آید . شما ازمیان جمعیت هائی عبور خواهید کرد خود را وقف صومعه نموده اند آنها را بحال خودشان واگذارید . بمردمانی‌خواهید رسید که غذاهای رنگارنگ بشما هدیه خواهند نمود _ هرغذایی را که بعداز غذای دیگری میخورید شروعش با ذکر خدا باشد . سپس به جمعیتی خواهید رسید که وسط سرشان را تراشیده و دورهٔ آنرا بطوریکه دستمال می بندند باز گذاشته اند _ با آنها بجنگید و شروع به جنك با ذکر خدا باشد »

اما امپراطور ویلهم _ موقعی که بحریه اش عازم حرکت بممالکت چین هستند وجلوآن سان میدهند به‌آنها اینطور دستور میدهد :

مردان من باید بدانید : عنقریب بادشمن سختی روبرو خواهید‌شد که مسلح وبا تدبیر می‌باشند . با آنها مقابل شده بزنید . بکوبید . بکشید و بر آنها رحم نکنید . هیچ اسیری را دستگیر ننمائید مگر اینکه اعدامش نمائید

همانطور که قبائل «هون» تحت فرمان اتیلا از هزار سال قبل اسمی باقی گذاشته‌اند که قصص وحشتناکی ایجاد کرده است حالا شما هم باید کاری بکنید که کلمه آلمان درچین هزاران سال یادگار بماند و درگوش چینی‌ها طنین اندازگردد بالاخره رفتار شما با چینی‌ها باید طوری باشد که ازاین به بعد یکنفر چینی جرات نگاه کردن بصورت آلمانی را نداشته باشد (نقل از کتاب ویلهم دوم صفحه ۲٤۱ تالیف امیل لدوج)

این بود دستوری که ویلهم قبل‌از عزیمت قشونش بطرف چین بانهاداد ممکن است خواننده تصور کند یا بگوید در بیان این امربه مبالغه راه یافته و ویلهم عملی شدن دستورش را بان حد در نظر نگرفته است بلکه اقتضای مقام نطق و خطابه او را وادار به چنان اظهاراتی نموده است - لیکن ما میدانیم که قضیه این صورت را نداشته و جای پرده پوشی نیست . زیرا جنایات و فجایعی که در طول جنك عالمسوز تحت نظر و دم گوش ایشان و

متحدین شان رخ داد وحتی قساوتهائی که امروز در مستعمرات دول اروپائی بنام جلوگیری از انقلاب دیده می‌شود و حملات قشونی آنها بر مردمان بی گناه دلیل است بر اینکه بدون شك وقتی که چشم بشر از غضب پرشد و نفسش مملو ازحقد وحسد گردید و بالاخره حس انتقام و نفع پرستی‌تحریکش نمود درعمل ونمایش قساوت با انسان عصر حجری چندان فرقی ندارد .

لئو پولد پادشاه بلژیك بنام نشر تمدن و بسط معارف درافریقابدواً عده اعزام میدارد و پس از تهیهٔ زمینهٔ سیطره برمردمان بی‌چاره بوی غلبه سیاسی را وجههٔ همت قرار میدهد . به بینید پیامبران تمدن اروپا برای‌اطفاء حس شهوت وآرزومندی فجایعی مرتکب می‌شوند که بدن شنونده بخودمیلرزد

در کتاب‌سیاست دول تالیف پروفسور دلیزل برنس راجع باستعمار در افریقا می‌خوانیم :

سال ۱۹۰۶ انتشارات رواج برده فروشی در کنگوی بلژیك محقق‌و تایید شد .

اظهارات و مشهودات سیاحان و شهود دیگری که فجایع بلژیکی‌ها را حساً دیده بودند ثابت نمود که عدهٔ ازسیاهان را بزور هرچه تمامتر درمزارع کاکاو به‌کار وا میداشتند وچه بسا اشخاصیکه زیر فشار طاقت فرسای بلژیکی ها جان می‌دهند .

سیاحان گفتند و نوشتند : چه بسا جنازه‌هائی در جادهٔ مزارع دیده‌اند که زنجیر اسارت به پای آنها مانده و زیر فشار جانگداز عملگی جان سپرده‌اند و چه بسا عملجاتی که در طول راه‌ها از فرط خستگی و ناتوانی بی‌جان افتاده اند .

لاوتسون در کتاب « بردگی درعصر حاضر » راجع باین فجایع ذیل صفحهٔ ۱۱۳ شرح ذیلرا می‌نویسد :

مردم بمن گفتند هرزنجیری را که در راه می بینید نمایندهٔ یکنفر از عملجات مقتول‌می‌باشد . وغالبا انسان‌در کنار جاده‌ها بقایای هیکل بزرگی را می‌دید که زنجیر هنوز بآن بسته بود . بقدری زنجیر فراوان بود که بایستی اعتراف نمود برده فروشی سابق به درجات گوارا تر و عادلانه تر از این طرز معاملهٔ فعلی بوده است . وازنظر اقتصاد شخص متذکر می‌شود که اگر

برده فروشی درقرون سابق باین نسبت تلفات داشته است پس قطعا از این تجارت هیچ قسم صرفهٔ عاید تجار برده فروش نمی‌شده است .

محتاج به ذکر نیست که قساوت در این عمل وحشیانه ناشی‌ازحس حسد یاغضب یا انتقام نبوده است بلکه صرفا از روی حس‌طمع ومنفعت‌پرستی می‌باشد و بدون شك این حس زشت ترین انواع قساوت شمرده می شود زیرا این طریقه زائیده مقاصد شوم و نظریات پستی است که فقط هدف آرزوی مجرمین وجنایتکاران می‌باشد ودر نتیجهٔ تحریك همین حس پدید است که مجرمین وجنایتکاران باکمال خونسردی وبتدریج برای پر کردن‌جیب و شکم مرتکب چنان فجایعی می‌شوند .

اگرمؤلفی درصدد مقایسه ومطابقه دستورات جنگی شرق بااوامرنظامی غرب برآید خواهد توانست کتاب بزرگی دراین موضوع تالیف نماید .

در اینجا برای آنکه ذهن خوانندگان به منظوری که مورد بحث و مقایسه قرار داده‌ایم بهترآشنا شود لازم است مکاتب دیگری را نقل نمائیم:

موضوع حکایت مراسلهٔ است که امام عبدالرحمن اوزاعی (۱) خطاب به صالح‌ابن علی ابن عبدالله نوشته و درآنکه صالح جمعیت یکی ازدهات جبل لبنان را به جرم طغیان چند نفر یاغی شکنجه وعذاب نموده ملامت‌ونکوهش کرده است . مراسلهٔ امام سابق‌الذکر بدینقرار است :

« از بزرگان اهل ذمه در جبل لبنان کسانی بودند که باخروج‌وطغیان سرکشان موافق نبودند و معذلك تو آنهارا به قتل رساندی . چگونه ممکن است عموم به جرم اشخاص معدودی گرفتار گردند و تبعید شوند ودارائی‌شان غارت شود؟ وحال آنکه خداوند فرموده است : لاتزر وازرة وزراخری ؟!

و دیگر آنکه یکی از بهترین وصایای پیغمبر خدا که هر کس‌باید در حافظه بسپارد این جمله است که :

« من ظلم معاهداً وکلفه فوق طاقته فانا حجیجه » . نقل از فتوح البلدان بلاذری صفحه (۱۶۲) ترجمهٔ جملهٔ اخیر اینست که هر کس به یکنفر

---

(۱) امام عبدالرحمن در اواخر قرن اول هجری دربعلبك متولد ودر سال ۱۵۷ فوت ودرنزدیکی بیروت مدفون است .

هم عهد با اسلام ظلم کند وبیشتر از حد طاقتش بر او تحمیل نماید من مدعی آن شخص خواهم بود .

دستور عمربن‌الخطاب مندرج در صفحهٔ ۱۶۹ کتاب نهایةالارب بسعدبن وقاص اینطور میگوید :

منازل قشونی‌ها را نزدیك دهات اهل صلح وذمه قرار ندهید ، هیچیك ازسپاهیان تو داخل دیهها نروند مگر آنهائیکه بدیانتشان اطمینان داری ، اهالی دهات که اهل صلح و در ذمهٔ اسلام هستند احترام دارند و شما مسئولیت دارید که وفای بعهد نمائید همانطور که آنها عهده دار هستند در مقابل شما صابر باشند . در اینصورت بهراندازه درمقابل احکام ومقررات صابر باشند بهمان نسبت شما ملزم بوفای عهد هستید .

مفاد مکتوب امام عبدالرحمن راکه فوقا نگارش یافت و اعتراض او را در نظر گرفته با قانون مسئولیت مشترکی که دول استعماری در قرن بیستم برای مشرق زمین وضع نموده اند مقایسه مینمائیم .

قانون مسئولیت مشترك میگوید : اگر درنقطهٔ اشخاص معینی برخلاف دولت استعماری قیام نمایند (اگرچه این قیام مطابق مصالح وموافق وظایف وطن پرستی باشد) بایستی آن محل را برسر عموم اهالی‌چه‌مقصر وچه بی-تقصیر کوبید

درضمن انقلابات اخیر سوریه دخترك کاتولیکی ازاهالی قریه «عمای» در جبل دروز طیارهٔ را در قسمت شمالی فضا بنظر آورد که مشغول پرواز بود دخترك خوش قلب تصور کرد طیارهٔ مزبور تحت ارادهٔ یك نفر هوا پیمای کاتولیکی استکه بمنظور اعلاء کلمه کاتولیکی ازآسمان بمب‌کاتولیکی میریزد باین امید دامنش را تکان داده وبطیاره خطاب کرد :

« اهلا یا غزالة » ای آهوی قشنگ !

هوا پیما بپاس این تمجید پر از امید همینکه دامن متموج دخترك را بنظر آورد او را هدف کرده و مانند تگرگ بطرف آن بدبخت بمب ریخت . بالطبع قطعات گوشت و استخوان دختر در هوا پراکنده شد ونقطهٔ که ایستگاه او بود مبدل بچاله عمیقی گردید .

بدبختانه برای دخترك بی‌گناه اثری از حیات باقی نماند تا به بیند بمب همینکه از آسمان بزمین ترکید فرقی مابین کانولیکی ودروز نمیگذارد .

اگر فقط تاریخ محاربات اعراب بادیه نشین نه تاریخ عموم شرقیان را مطالعه نمائیم نمونه هائی از جوانمردی وحس ترحم خواهیم دید که این مختصر گنجایش آنرا ندارد .

مقصود اینکه میخواهیم باروپای مغرور و خود پرست بفهمانیم (همان اروپائیکه بنام تعلیم و تربیت ودرس انسانیت دست قاهریت برسرپارهٔ ازممالك شرق گذاشته) که قوانین‌قدیم جنگی مشرق زمین برقوانین صلح وسلم امروزی رنگ درقرن بیستم برتری دارد .

حالا که اسمی ازصلح بمیان آمد بی‌مناسبت نیست بگوئیم :

تازه طرفداران صلح براست یا دروغ همینکه بنام تامین آسایش بشر و جلوگیری ازجنك درتأسیس جامعهٔ ملل اقدام میکنند وقوانین وضع مینمایند باز همان قوانین ومقررات بازیچهٔ دست جمعی از دزدان استعماری میگردد که اگر درحفظ وپاسبانی آن مجمع بکوشند نظری جز حفظ وحراست ممالك مستعمرهٔ خود بدان ندارند .

بلی این مردم بازماندگان همان خاندانهائی هستند که بعنوان ترویج نصرانیت دیوان تفتیش عقیده تأسیس نمودند و مردم بی‌گناه را برای تامین مقاصد شوم و نظریات مادی پست خویش زنده درآتش انداخته وعجب اینکه بنام مذهبی مرتکب چنان فجایع هولناك شدند که باجماع تمام محققین صرفاً مبتنی بررحمت‌ورأفت است .

اگرچه دیانت در تهذیب نفوس و تربیت انسان مقام ارجمند و پایهٔ بلندی دارد لیکن ناگفته نماند که محرك ما در این گفتار تعصب دینی نیست واز مجادلات دینی در این مبحث برکنار هستیم بلکه مقصود از این نگارش آنکه پارهٔ از دول استعماریکه بنام تربیت وتعلیم و از روی اغراض انسانیت بمشرق زمین تجاوز روا داشته و شرق را بنظر خواری می نگرند بفهمانیم که چگونه پردهٔ خود پسندی جلو چشمشان را گرفته و از مزایای مشرق - زمین بی‌خبراند .

اینجاست که میگوئیم : برای انسانیت چه آفتی خطرناك تر از اینکه چنان قواعد زیبائی مملو از حس رحمت و انسانیت در معاملات جنگی رخت ازجهان بر بندد ودر مقابل «گروتیوس» اروپائی اولین واضع اساس سیاست بین‌الدول دراوایل قرن هفدهم مسیحی بعنوان قانون بنویسد :

ـ « برحسب قواعد عمومی بین المللی هرگاه بجمعیتی اعلان شود که از فلان منطقهٔ جنك در مدت معینی بکوچند و اطاعت ننمایند کشتن تمام آن جمعیت ازژن و بچه وغیره برای قشون فاتح مباح خواهد بود . ودر همین حکم خواهند بود مسافرین وغربائیکه احیاناً درمنطقهٔ جنك واقع شوند » (نقل از کتاب قانون جنك وصلح کتاب سوم فصل چهارم)

تصور میکنم خودگروتیوس از حیث اینکه یکنفر بشر نامیده میشود در هنگام تنظیم اساس کتاب مزبور و موقع نگارش این مادهٔ اخیر ازنگاشتن چنان قانون وحشیانهٔ که یادگار تاریکترین ادوار زندگانی بشری است راضی نبوده وخجلت داشته است .

این قسمت را ناگفته نگذاریم که پس ازگروتیوس اشخاصی آمدند که با وضع قوانین پسندیدهٔ بر عالم اجتماع بشری منت گذاشته و در زمینهٔ رفتار با اسرا و مجروحین ومرضی واشخاص بی‌طرف در منطقهٔ جنك وراجع باموال منقول وغیر منقول‌شان قوانین وضع نمودند که شرح آن مستلزم نوشتن کتابهای ضخیم خواهد بود وما آنرا دلیل برترقی شعور بشریت می‌دانیم و حد فاصل بین قرون تاریك وزمان حاضر میشناسیم .

در مقابل جملات اخیر این مقاله ممکن است باز اشخاص دقیق بما بگویندجنك‌عالمگیرثابت کرد که این ترقی شعور بشری جزآرزو ومرکب روی کاغذ چیز دیگری نبود وبالاخره محق خواهند بودبگویند نظرچیزی‌است وعمل چیز دیگر وآنچه مطلوب است عمل است نه نظر .

جواب اعتراض اینکه قوانین موضوعه بشری برخلاف قوانین آسمانی اجرا وعملی شدن آن طول مدت میخواهد وحتی می‌بینیم تا وقتیکه ازمرحلهٔ آرزو وخیال متفکرین ومتعلمین بمرحلهٔ تنظیم وتدوین میرسد مدتها وقت‌لازم دارد . همینطور است اجرا وتنفیذ آن .

شکی نیست اشخاصیکه منتهای سعی و کوشش خود را انجام دادند تا اینکه تأسیس انجمن بین‌المللی را از حیز فکر بمرحله عمل رساندند صاحبان شعور رقیق وعواطف پاك بودند ـــ لیکن از اینکه دزدان استعماری آنرا از حیثیت جامعهٔ ملل انداخته ومؤسسه قرار دادندکه برای حفظ سرقت های سابق مورد استفاده قرارگیرد و بعبارهٔ اخری هرکس هرچه را دزدیده درپناه این اساس نگاهداری نماید ـ مجرد این‌عمل ازقیمت ذاتی‌آن نخواهدکاست ومؤسسین آن همیشه مورد احترام ما خواهند بود.

بلی رسمی است قدیمی‌که منفعت پرستان مقدس ترین شرایع آسمانی را محض حفظ مصالح شخصی ومنظورات پست مادی خویش ازصورت خودش خارج نموده و سوء استفاده ازآن نموده اند باین تعبیرکه هرقسمتی از آن را منطبق برآمال پست وشهوات دنیهٔ خود نموده اند.

خاتمه



در پایان این مقالهٔ نکتهٔ مهمی‌که میخواهیم آقای نور شرق از آن بهره یابند و بزرگان مشرق‌رابدیدن اروپا تشویق نفرمایند این است‌که فاضل سوری دکتر عبدالرحمن طنطنه و شکوه اروپا را سالها حساً دیده وخودباید بدانند که دیپلم دکترا را در آنجا بدست آورده است ولی بفرمودهٔ آقای کسروی ظواهر فریبندهٔ فرنگ آب ازچشمش نگرفته ودر نتیجه نتوانسته‌است هوش وخرد شرقی‌زا ازاو سلب نماید.

(س) بیرجندی

اشتر قربانی!

گیتی که‌در آن‌غمام‌غم‌می بینم — آسایش وانبساط کم‌می بینم

آراسته همچو اشتر قربانی — اندر ره مسلخ عدم می بینم

تبریز صدیقی نخجوانی

شعر در پیمان

—۳—

آن ایستادگی ما که هر شعری را در پیمان چاپ نکنیم این نتیجه نیك را داد که گرانمایه ترین شعر ها برای چاپ در این نامه فرستاده شود .

شعرهایی که در پایین چاپ می نماییم سراینده آن (آقای حاج شیخ محمد هادی مجتهد بیرجندی) یکی از علمای برگزیده خراسان وچنانکه از این شعرها نیز پیداست تعصب اسلام و غیرت ایرانیگری هردو را دارا هستند و همانا این دسته از علماء بهترین راهنمایان برای ایرانیان می باشند .

این دانشمند یکدل در این باره باما هم‌عقیده است که زردشت را باید یکی از سرفرازیهای تاریخی ایران شمرد ولی امروز که از آن وخشور باستان جز نام نشانی باز نمانده و دین او از بنیاد برافتاده و ازانسوی امروز ایرانیان بیش ازهرچیز بیکدلی ویکدستی نیازدارند نباید زردشت ودین آنرا دستاویز کشاکش وگفتگوساخته پراکندگی میانه ایرانیان انداخت و خود در پیرامون آن مضمونهاست که این شعرهارا سروده اند .

* * *

ایکه بباری خدای ایمان داری　　زند نشاید تورا که قرآن‌داری

روز زرادشت زردهشت بیایدت　　روز محمد محمدیان داری (۱)

۱ ـ این مصرع درست نیست وگویا دررونویسی غلط نوشته‌شده . برای‌دانستن درست آن نامه به بیرجند نوشته پاسخ خواستیم‌ولی چون آقای‌حاجی شیخ‌محمدهادی‌سفر فرموده اند نتیجه بدست نیامد وناگزیر شدیم‌که آن را بدانسان‌که نزد ماست چاپ بکنیم . پیمان

جمله نبیین گزیدگان خدایند — آنروز آنان و اینک ایشان داری
زند و اوستا بکار نیاید امروز — ای هنری بخرد که فرقان داری
محکم آیات او بدیدهٔ حق بین — بنگر تا بنگری که برهان داری
ملك ازو گیر کوست سیف مهند — چند هراس از فلان و بهمان داری
جان توانات باید و دل دانا — خویش بقرآن سپار تا جان داری
تربیت خانواده از او آموز — تا بتوان گفتنت که سامان داری
آنچه بقرآن دهی ز فکرت و دانش — قرآن گوید هزار چندان داری
گر بنشینی دراین سفینهٔ حکمت — چند هزاران خلیج و عمان داری
پیش که این وحی آسمانی آید — اینك ببین گر که فهم وعرفان داری
مغربی ومشرقی نداشت بشیزی — وینهمه زان آفتاب تابان داری
محکم قرآن بکاربند و عمل کن — وآنکه بنگر که جمله کیهان داری
اینکه همی بنگری که هیچ نداری — نیست بجز زانکه خوی شیطان داری
کین‌ودغل‌ومکر وحیله و خبث وضلالت — کبر وحسد کفر وفسق و عصیان داری
اینهمه داری و اتفاق نداری — تخم نداری و موش انبان داری
عزم نداری وحزم وجزم نداری — حلم نداری وجهل‌وطغیان داری
زخرف شیطان اگر زساحت قرآن — دور کنی فر پاك یزدان داری
هادی خورشید حق نهفته نماند — شب پره را گو چه ساز جولان داری؟!

***

پس از رسیدن شعرهای آقای حاج شیخ محمد هادی یکی از دوستان پیمان آنها را خوانده مضمون را بسیار پسندید واز اینجهت که این گونه مطالب بسیار گرانبها و خود درخور آنست که مکرر سروده شود تا در دلها جایگیرتر گردد او نیز شعرهایی بهمان بحر وروی سرود که در برخی جاها همان مضمون شعر آقای حاج شیخ محمد هادی بلکه خود

عبارت ایشان را آورده ودر برخی جا مضمون دیگری آورده شده و چون هر دو چکامه در یکزمینه است آن شعر ها را نیز در اینجا چاپ می نماییم :

***

ایکه بیکتا خدای ایمان داری — فره فیروز پاك یزدان داری

گفته زردشت نغز باشد لیکن — زند نشاید ترا که قرآن داری(۱)

ای که تورا خانه رشك باغ بهشت است — از چه نشیمن بکاخ ویران داری؟

روشنی ازشمع مرده خواهی وبیکار — بیهده با آفتاب تابان داری

وام زهمسایگان مخوه از ایراك — گنج بکنج سرای پنهان داری

فرق سره از نبهره نیك توانی — تمحکی راستگو چه فرقان داری

تابکی از کرم ودردورنج ومشقت — ناله و فریاد آه و افغان داری؟

روز وشب ازدردخویشتن زچه نالی — هیچ ندانی مگر که درمان داری؟!

داروی تو دین بودولیك تو گمراه — چشم علاج از فلان و بهمان داری

غربی نادان بکار خود شده حیران — تو طمع رهبری زنادان داری

دمدمه غربیان بی سر و سامان — مشنو تاکار خود بسامان داری

قرآن برهان تست در همه دعوی — دعوی رجحان نما که برهان داری

گرتوقران (۲)رابزیرفرمان باشی — پهنه گیتی بزیر فرمان داری

گوئی اگر دین تازیان بوداسلام — وسوسه درجان خود زشیطان داری

دین خدا نز عجم بود نه زتازی — از چه روا این دروغ و بهتان داری؟!

۱ ـ اینموضوع از اصل قصیده برداشته شده و بکار بردن « زند » بجای « وستا» گذشته از شهرت آن بملاحظه بحر بوده

۲ ـ قران بروزن دخان بمعنی قرآن در آثار قدماء سخنوران پارسی زبان بسیار دیده می شود ، بااینهمه بیت را باینگونه هم می توان خواند« قرآن را گر بزیرفرمان باشی...»

ور بپذیری هزار و سیصد سال است تا تو زاسلام نام و عنوان داری
خود نه نیاکان تو مسلمان بودند فخر چرا پس بدان نیاکان داری؟
واکنون ایران جدا نباشد از اسلام تفرقه مفکن اگر تو وجدان داری
مهر باسلام بایدت شود افزون گر بدل خویش مهر ایران داری

از خوانندگان پیمان

زیر این عنوان تکه هایی را که گاهی از خوانندگان پیمان میرسد چاپ می کنیم

راستی دین مقدس اسلام که برضد هرگونه اوهام و خرافات بت پرستی است چگونه دستخوش اوهام وخرافات گردیده وچگونه مفسدین عقائد فاسد خود را در آن گنجانیده اند که حتی در اوائل و حواشی قرآن مجید هم اینگونه خرافات را بطبع میرسانند ملاحظه بفرمائید قرآنهای بزرگ مترجم کشف الایات دار را در اوائل آن انواع صور را کشیده که هر کس بعد از هر نماز بآن نگاه کند چه اجرها وچه خاصیتها دارد و اسم آن اوهام را ضیاءالعیون گذارده و همچنین در حواشی قرآن مجید بجهة بعضی آیات چه طلسمات وچه شروح نوشته اند مثلا فلان آیه را در فلان ساعت با فلان بخور بنویسد یا فلان شکل را ازموم درست نموده وفلان آیه را بخواند یا بجهة نفرین یا تحبیب فلان آیه را بفلان طریق مداومت نماید و کذلك سائر دستوراتی که اساسا برضد قرآن است در حواشی قرآن بطبع رسانیده اند انسان متحیر است که کدام دشمن اسلام اینگونه مطالب را در دیانت اسلام وارد نموده وآنهم درحواشی قرآن مجید بطبع و نشر رسانیده اند.

محمدحسین ناصر قمی

مادران وخواهران ما

\- ۱ -

خدا مردان را برای کارهایی آفریده وزنان را برای کارهایی

این عنوان را که در شماره های پیشین پیمان داشتیم و رها کردیم دوباره دنبال نموده میخواهیم آنچه را که در آنجا باجمال گفته ایم در اینجا بشرح بسراییم وبرای هرموضوعی دلیلها ومثالها که می باید یاد نماییم .

سخنورانیهم که شعر درزمینه گفتگوهای ما سروده برای چاپ نزد ما میفرستند ازاین موضوع غفلت نورزیده باهنر خدا دادی خود راهنمایی بمادران وخواهران خویش دریغ ننمایند .

***

سالهاست که کسانی صدا بصدا داده زنان ایران را بر آن می انگیزند که همچون زنان اروپا به پیشه های مردانه برخیزند و در بازارها و اداره‌ها دوش بدوش مردان بکار پردازند و چنانکه پیداست این گفتگوها بی اثر نمانده بسیاری از زنان بکارهای مردانه پرداخته یا دردنبال آن کارها هستند .

ولی این کار زیانهای سترگی را دارد و ما افسوس میخوریم که بد آموزیهای هوا داران غرب باین آسانی درایران نتیجه می بخشد .

زنان باید بکار برخیزند و همچون مردان همیشه بکوشند ولی زنان چنانکه در آفرینش جدا از مرد می باشند درکار وکوشش نیز جداگانه از مرد هستند . بکارهای مردانه پرداختن زنان زیانهایی را در بردارد که چند زیانی را در اینجا میشماریم :

۱ - زنان چون بکارهای مردانه برخیزند برمردان پیشی می جویند وسامان کارهارا بهم‌میزنند . مثلا اگر زنی مغازه سیگار فروشی باز کند بیشتر مردم روی بمغازه او می آورند ودست سیگار فروشان دیگر بسته می شود . مگر آنان نیز زنی یادختری را بمغازه برگمارند و بدینسان ایستادگی در برابر رقیب بتوانند . ناگفته پیداست که از این همچشمی چه نارواییها پدید می آید وچه بسا که رسواییها روی بدهد .

۲ ـ زنانی که بکار های مردانه برمیخیزند ناگزیرند که بامردان در آمیزش باشند و آمیزش لغزشگاهیست که کمتر زنی پاك ونیالوده از آن بیرون می آید . زنی که بداد وستد یا بیك پیشه ای برمیخیزد چنانکه گفتیم بیشتر از مردان سود می بیند . ولی این فزونی سود بهای پاکدامنی اوست .

آمیزش آزاد زنان بامردان کاریست آزموده شده و نتیجه آن روشن گردیده . زن ازاین بازار سرمایه باخته بیرون می آید . کسانی اگرعادت اروپائیان را پیش بکشند ما نیز نتیجه آن عادت را پیش خواهیم کشید . اروپائیان مگر از این عادت خود سود برده اند که دیگران پیروی آنان بنمایند؟

ما نیت شماتت نداریم . ولی دربرابر استدلال دیگران ناگزیریم که حال تباه زنان اروپا را برخ آنان بکشیم . دراروپا آن زنانی که بی باکانه با مردان آمیزش می نمایند آبروی خود را ریخته اند وهریکی مایه بدبختی خویشتن وصدها دیگران می باشند .

حال اروپاییان و آن لاف وگزافی که ازنیکوکاری خود شان دارند بداستان آن شتر می ماند که پرسیدند : از کجا می آیی ؟ گفت از گرمابه . گفتند : از پاهایت پیداست .

۳ ـ زنانی که بکارهای مردانه برمیخیزند کم کم به خودسری وزندگانی جداگانه خوگرفته از شوهر و زندگانی خانوادگی دلسرد میشوند و سخت دشوار است که اوعلاقه ازدل بشوهر وخاندان او داشته باشد . بویژه آنانکه با مردان بیگانه آمیزش می یابند وهمیشه گوش و دل ازسخنان زهرآلود و فریب آمیز آنان بردارند .

٤ ـ زنانی که بکار های مردانه برمیخیزند از خانه داری وبچه پروری باز می مانند و ناگزیر باید بچه را بدایه سپرده یا بکودکستان بفرستند و خانه را بکلفتی یا نوکری بسپارند و چه بسا که مزد و ماهانه اینان بیش از اندازه سود آن کار زن خواهد بود . بدتر از همه آنکه این زنان باید از آبستن شدن و بچه زاییدن جلوگیری نمایند تا ازکار وپیشه خود بازنمانند . باید دید کسانی که آن صدا ها را بلند کرده اند و زنان ایران را

به پیروی زنان اروپا بر می انگیزند آیا از این زیانها آگاهند یا نه ؟ !
آیا چه پاسخی باین گفته های ما دارند ؟ !

باید از آنان پرسید که آیا زنان در خانه بیکارند که شما آنان را برای پیدا کردن کار ببازار وباداره ها راه می نمایید ؟ ! اگر در خانوادهای ایران دقت شود جز پاره خانهای توانگر که زنان بیکاره و تن‌پروراند دردیگر خانها زنان از بامداد تاهنگام خوابیدن درکوشش و تلاشند و پرستاری بچه‌ها می نمایند ناهار وشام می پزند اطاقها را جارو می کنند رخت می شورند جامه میدوزند یاوصله می زنند که اگر یکایك بشماریم سخن بدازاخواهدانجامید

این درشهرهاست . دردیهیها زنان گذشته از این کارهای خانه داری و بچه پروری بکار کشت وکارهم می پردازند. بلکه می توان گفت که کشاورزی ایران بیشتر بادست زنان است .

پس از همه اینها اگرزنانی در پی پیشه می باشند یکرشته پیشهایی شایسته آنان می باشد : از طبابت و دندانسازی (برای زنان) و قابلگی و خیاطی و جوراب بافی و اینگونه پیشه ها که هم بسیار گرانمایه و سودمند است وهم از آسیب آمیزش بامردان ایمن می باشد .

گذشته از همه اینها هر زنی می تواند در آن رشته کار باپیشه ای که شوهر یا پدر یا برادر او دارد دخالت کرده یار وپشتیبان او باشد و این گذشته از آنکه ازهرگونه زیان وآسیب برکنار است بهترین وسیله مهرمیانه زن وشوهر و پدر و دختر وبرادر وخواهر می باشد .

کوتاه سخن : اگر خردرا راهنمای خود سازیم برای هرکاری‌راه‌های خردمندانه و بی‌زیان بسیار است . ولی چه امید فیروزی می توان داشت از کوشش و جنبش آن کسانی که هوش و خرد خودرا بیکاره گزارده‌اند تنهاباین دستاویز که از دنبال اروپا راه می پیمایند . کار این کسان بدان می ماند که راه روی چشمهای خود را بسته تنها باین امید که دیگران از این راه رفته اند راه پیماید وهر زمان بیافتد و برخیزد و ازگودالی بگودالی در غلطد.

این زشت تر که کسانیکه این غوغا ها را دربارهٔ زنان برانگیخته اند بیشتر آنان جوانان ناآزموده‌اند که‌تازه چشم بجهان زندگانی باز می کنند و هنوز نیك ازبد نمی‌شناسند .

اینانکه برای خودشان راهنما دربایست‌دارند بخردانه‌بر دیگران راه‌می‌نمایند.

این خود عیب بگمردم است که دانایان و خردمندان ایشان گوشه ای گرفته لب‌از گفتگو بربندند ومیدان را برای یکمشت جوانان ناآزموده بگزارند. بلکه باید گفت : این خود گواه پستی ونادانی آنمردم می‌باشد .

شما اگر بخانه ای رفته بزرگان آنخانه را به بینید که گوشه ای گرفته و دست ازکار شسته‌ولب ازگفتگو بسته اند واختیار کارهارا بکودکان‌واگزارده‌اند آیا برنادانی وپستی خداوندان آنخانه نخواهید خندید .

جوانان تاسی یاچهل ساله نشوند و آزمایشهائی از زندگانی خود بدست نیاورند نباید دخالت درکار زندگانی نمایند . آرایش جوانی خاموشی است .

امروز که جهان از هرسوی‌برآشفته و غربیان بدانسان گرفتار گردیده‌اند و درشرق نیز تکانهایی پیدا شده شرقیان باید احتیاط بکار برده درهرگامی که برمی دارند نتیجه آنرا پیش چشم بیاورند.

درچنین هنگامی چه سزاست که جوانان ناآزموده ودرمانده ای دخالت درکار زندگانی نمایند ؟!

اینجوانان که مایه گمراهی زنان می‌شوند درخور نکوهش اند . ولی نکوهش بیشتر بران روزنامه نگاران است که آن نگارشها ی آنان را چاپ نموده بدست مادران و خواهران خود میدهند بی‌آنکه زبان آن را دریابند .

کسروی

یکحرف بس است

آنکس که هوا داری غربش هوس است
اندر پی خر فتاده چون خرمگس است (۱)
دیگر چه بگویم از فرو مایگیش
درخانه اگر کس است یکحرف بس است

تبریز صدیقی

---

(۱) «خرمگس» ذا ی است که علاقه مخصوص با الاغ دارد و بعربی «همج» گویند . امام علی‌بن ابیطالب می‌فرماید « الناس ثلاثة فعالم ربانی ومتعلم‌علی سبیل نجاة وهمج رعاع اتباع کل‌ناعق»

به آقای وزیر پور بهدین

زردشت و محمد

- ۱ -

آنکه زردشت را به پیغمبری پذیرفته چگونه محمد را نپذیرد!؟

ایمرد بهدین: این سخنانم را بخوان تا بدانی که خجسته زردشت نه آن فرموده که امروز بنام او می گویند. بدانی که هرمزد پرستی با مهرستایی و ناهید پرستی ناسازگار است وهمانا زردشت از این بت رستیها بیزار می باشد. بدانی که دین زردشت همانست که اسلام و بهترین پیروان زردشت آن ایرانیانی بودند که در آغاز اسلام چون پی بان دین پاك بردند باسانی آنرا پذیرفتند.

این خود گمراهی و نادانیست که مردمان هر گروهی پیغمبری را از آن خود گرفته از پذیرفتن دیگران سرباز می زنند ودل درخود پیغمبران بسته از آیین های آنان وراهی که نموده اند غفلت می ورزند. اگر کسانی براستی در جستجوی رستگاری اند برای آنان چه تفاوت که راهنمای راه زردشت یا محمد باشد!

پیغمبران باری بدوش مردم نگزارده اند بار از دوش آنان برداشته اند.

در سی وانند قرن پیش که هنوز زردشت بر نخاسته بود ایرانیان و دیگر مردمان راه بت پرستی می پیمودند و خدایان بسیاری را می پرستیدند.

این در نهاد آدمی است که چون چشم باز کرده بدینجهان می نگرد وآفتاب را می بیند که از یکسو بر آمده در سوی دیگر فرو میرود ماه وستارگان را می بیند که از دنبال اوراه می پیمایند. آدمیان را می بیند که زاییده شده وپس از گزاردن زمانی می میرند درختان را می بیند که از زمین روییده میوه میدهند وپس از سالهایی خشك می گردند. از این جنبشها وصدها مانند های آنها که بهرسوی پدیدار است یقین می کند

که جهان را « گرداننده » ای هست و این جنبشها را « جنباننده » ای می باشد.

خدارا پیغمبران بمردم ننموده اند خودآنان ازباستان زمان شناخته اند.

چیزیکه هست مردمان از باستان زمان چون کارها و جنبشهای گیتی را گوناگون یافته وبرخی از آنها راضد یکدیگر می دیدند از اینجا باشتباه افتاده برای جهان خدایان گوناگون بسیاری می پنداشتند.

مثلا سنبلهای جو و گندم را می دیدند که از زمین روییده ودانه بار می آورد و ازآنسوی تگرگرا می دیدند که ناگهان ازآسمان باریده آن سنبلها را در هم شکسته دانهای آنها را تباه می گرداند. باد رامی دیدند که بدریا وزیده کشتیها را بسوی مقصودراه میرانـد و ازآنسوی طوفان را می دیدند که در دریا بر خاسته آن کشتیها را در هم شکسته غرق می گرداند. آدمی رامیدیدند که از مادر زاده روزبروز بزرگتر می گرددوناگهان بیماری رامی دیدند که اورا دریافته از پامی اندازد.

این کارها چون ضد یکدیگر می نماید مردمان باستان آنها را از یکجایگاه ندانسته ازاینجا خدایان فراوانی می انگاردند: می پنداشتند کشت وکار خدایی دارد که سنبلهارا او می رویاند وخدای تگرگ بدشمنی او بر خاسته تگرگ فرستاده آن سنبلها رانابودمی سازد. همچنین برای باد خدایی پنداشته برای طوفان خدای دیگری می انگاشتند. مرگ را از یك خدایی دانسته زندگی از خدای دیگری می انگاشتند.

کوتاه سخن: برای هرکاری خدای جداگانه ای می پنداشتند و چون آنخدایان را بیشتر بلهوس ومردم آزار می شناختند ناگزیربودند بپایی برای دلجویی از آنان آسوده نه نشسته دمادم به پرستش و نیایش برخیزند و گردن خود را پیش آنان کج سازند.

تیره‌های آری نژاد همه بت پرست بودند. چنانکه از یونانیان داستانهای بسیار شگفتی تا این زمان باز مانده آنان گذشته از زیوس که او را پدر خدایان می دانستند و گذشته از زن او هیرا یکدسته خدایان دیگری باور می کردند. از جمله برای هر یك از جنك و دریا و فلسفه و عشق خدای دیگری می انگاشتند. رومیان پس از ایشان یکرشته افسانهای دیگری درباره خدایان داشتند.

ایرانیان مهر و ناهید و خرداد و مرداد و خدایان دیگری را می پرستیدند و برای هر کدام پرستشگاهها در اینجا و انجا داشتند.

بنیاد بت پرستی نادانی است.

چنانکه می بینیم بنیاد بت پرستی بر نادانی است. زیرا امروز به یقین پیوسته که همهٔ جنبشهایی که در اینجهان پیداست اگر گوناگون و ناسازگار باهم می نماید همهٔ آنها بسته بیکدیگر و همگی از یکجا یکاه می باشد. زاییده شدن آدمی ورستن و بزرك شدن او و سرانجام همه مرك او .. همهٔ آنها باهم مربوط است و همگی از یکجا برمیخیزد.

آن رویش سنبل از زمین ودانه بارآوردن آن و تگرگی که از آسمان می بارد و سنبل را شکسته دانها را از هم می باشد هر دو از یك سر چشمه بیرون می آید.

آن بادی که کشتیها را راه می برد با آن طوفانی که در دریا پدید آمده کشتی ها را غرق می سازد هر دو از یکجایگاه بیشتر نیست.

این موضوع را امروز علوم روشن گردانیده که جای شکی باز نمانده. در زمانهای باستان نیز اگر کسانی بادیده باریك بینی در آن کارها می نگریستند آن را در می یافتند. ولی بت پرستان آن را در نیافته وهمانا نتیجه نادانی و گمراهی آنان بود که بر اینجهان

خدایان بیشمار می انگاردند.

بت پرستی دشمن مردمی وگردنفرازی است .

وانگاه بت پرستان خدایانی که از پندار غلط خود در می آوردند از چنان خدایانی که جزدر پندارخودآنان نشانی ازآنهانبود سخت نرسیده در برابر آنان گردن کج می ساختند ودمی ازنیایش وبندگی بازنمی ایستادند بلکه کار نادانی و زبونی شان بانجا رسیده بودکه پیاپی قربانی بان خدایان ارمغان می ساختند. نه تنها گاوو گوسفند بلکه فرزندان خودرا در برابر آن خدایان پنداری سر می بریدند .

پستی زبونی بدتر از آن چه باشد که آدمی با داشتن هوش و دانش ازهر چیزی بترسد و پیاپی خدایانی ازاندیشه وگمان خود بیافریند ودر برابر آنها دختر دوشیزه جوان خویش را بادست خود سر ببرد یا فرزند دلبند خود را زنده برود انداخته غرق گرداند ؟ !

بهترین خوی آدمی آزادگی و گردن فرازی اوست . ولی بت پرستی آدمیان را از این خوی ستوده بی بهره ساخته او را ناگزیر می ساخت که جلو هرسنگی وهر چوبی و برای هریك چیزی گردن خود به نیایش کج سازد ورشته آزادگی را پاره گرداند .

بدا کسی که ازچوب وسنك بترسد وگردن در برابراو کج گرداند .

بدان می ماند که پادشاهی یکدسته از زیر دستان را در خور نوازش دانسته آنان را بمیهمانی بخواند وز بهرآنان باغی را بیاراید . لیکن میهمانان چون بباغ برسند هریکی از نوکران را شاه پنداشته در برابر هر کدام سرفرو آورند ودر پیش آنان بخاك افتاده پای های ایشان را ببوسند . بجای گشت و گـزار وخوشی درآن باغ بیخردانه از هر

چیزی هراس کرده دل از ترس لرزان دارند ودر برابر هر سنگی یا درختی به نیایش بر خیزند. آیاچنین کسانی پست ترین و بی ارجترین مردمان نخواهند بود؟!

بت پرستان نیزافریدگار یگانه‌را نشناخته یا فرید گاری که‌مردمان راآفریده واینجهان‌از بهرایشان آراسته وازآنان جز نیکی بیکدیگر و مهربانی باهم چیزی خواستار نیست، بجای چنین خداوندی خدایان خونخواری ازپندار کج‌خودمی ساختند وهمیشه‌دل‌ازبیم برداشته‌فرزندان خود را در برابر آنان سرمی بریدند. در چنان زمان تاریك و درآن هنگام گمراهی ونادانی مردمان بوده که اشوزردشت‌به‌پیغمبری برخاسته ومی توان گفت که نخستین برانگیخته خدابوده.

جز اوهرمزد یگانه کسی یا چیزی را نباید پرستید.باید به نیکویی کوشید و ازکسی یا چیزی باك نداشت.

زردشت چون بدشمنی بت پرستی برخاسته‌مردم‌رابشناختن‌خدای یگانه میخواند همانا‌چنین می گفت: « مردم!سراسر اینجهان‌یکدستگاه بیش نیست وآفریدگار یگانه‌آن اهورامزدا (اوهرمزد) است. زمین و آسمان‌را اوآفریده آدمیان و دیگرآفریده ها را او آفریده رشته همه کار ها بدست اوست. مهر ناهید خرداد مرداد همه اینهاپندار است. دست از این پندارها بردارید وجزاهورامزدارانپرستیدونیایش ننمایید. اهورامزدا شمارا افریده هم اینجهان را از بهرشما آراسته دران ایمن و آسوده‌زیست کنیدوجز به نیکی ومهربانی نکوشید. از کسی وازچیزی نترسید ودر برابر کسی یاچیزی گردن کج نکنید»

همه پیغمبران بیش از هرچیزی با بت پرستی نبرد کرده اند. بویژه زردشت که چون نخستین پیغمبر او بوده و در زمان ازبت‌پرستی

در سراسر جهان رواج داشته پیداست که چه کوششهایی در این باره نموده . خود باید دانست که دشمنی سخت زردشت با مهر وناهید. واین گونه چیزها بوده که ایرانیان در دوره بت پرستی انان رامی پرستیده‌اند که پیش از هر کاری بکندن ریشه انان می کوشیده است .

پیغمبران مردم را از بندگی خدایان خونخوار آزاد ساخته اند .

باید دانست که پیغمبران آنچه را که خرد نپذیرد نگفته وآنچه که بسود جهان نباشد نخواسته‌اند. در بارهٔ دین نیز این درنهاد هر ادمی است که آفریدگاری برای اینجهان باور نماید. چیزیکه هست آدمیان درشناختن آفریدگار بخطاافتاده خدایانی از پندار خود پدیدمی اورند پیغمبران رهایی آنان ازایی خطا می کوشند وهمانا چنین می گویند :

اینجهان باهمه بیکرانی یکدستگاه بیشتر نیست واز اینجا بایددانست که یك افریدگار بیشتر ندارد . در شناختن آن آفریدگار باید خردرا راهنما ساخته همپای او پیش رفت ودرهر کجا که خرد ایستادهم بایستادو گامی فراتر از آن نگزاشت .

مثلا ما در بیابان عمارتی را از دور می بینیم واز بالای آن دودی را بلند می یابیم یقین خواهیم کرد که درآن عمارت اتشی روشن است هم از فزونی وانبوهی دودیقین خواهیم کرد که اتش بزرگی روشن است . ولی ایا خواهیم دانست که هیزم آن اتش چیست ؟ یاآنکه آیا کسی پهلوی آن آتش هست یانه؟ بی گفتگوست که باین اگاهیها دسترسی نخواهیم داشت .

در بارهٔ اینجهان نیز می توان دانست که آفریدگار توانایی آن را آفریده وآن آفریدگار حکیم است که درآفرینش حکمت بکار برده بی نیاز است که از آفریدگان جزنیکی بیکدیگر خواستار نیست. نیزمی توان دانست

که آفریدگار جهان از آفریدگان پاك جداست و هیچگونه پیوستگی وماننده‌گی با آنان ندارد وگرنه او نیز نیازمند بافریدگاری می بود.

از دیدن جهان ودقت در کارهای آن همین‌اندازه اگاهی در باره افریدگار بدست می‌آید وخرد در این زمینه تا این اندازه پیش می اید و در اینجا ایستاده گامی فراتر نمیگزارد . پیغمبران نیز همین‌اندازه را می گویند و مردم را بدانستن وباور کردن همین اندازه وامیدارند و سخت غدغن می نمایند که کسانی درباره خدا پیروی‌از پندار و گمان کرده چیزهایی را که نزد خرد روشن نیست باور نمایند .

پس پیغمبران دوش مردم را از بارهای سنگین سبك گردانیده‌و آنان‌رااز صد گونه‌ترس وبیم‌آسوده گردانیده اند . بعبارت دیگر پیغمبران مردم را از بندگی خدایان‌مردم آزار وخونخوار آزاد ساخته اند وآنان را از سر فرود اوردن و گردن کج کردن در برابر هرسنگی وهراهنی رها گردانیده اند .

چنانکه گفتیم مردمان در بت‌پرستی زبونترین وبدبخترین کسان بودند . خدایانی را که خودشان از پندار خود پدیدمی آوردند که جزدر پندار آنان درجای دیگر نشانی از آنها نبود از چنین خدایانی چندان می ترسیدند که زبونتر از بنده زر خرید بودند ودر هر کاری بایستی اجازه از آنها بخواهند وپیاپی قربانی بآنها ارمغان‌سازند . بیچاره‌برزگر یکسال رنج برده غله می کاشت وچون هنگام درو می رسید و گندمی بدست می‌آمد بایستی سهمی از آن برای خدایان پنداری جدا سازد یا قربانی از گاو یا گوسفند برای آنهاسر ببرد. پادشاهان‌درهر کاری از نیك و بد بایستی اجازه از خدایان بخواهند وچنانکه گفتیم چه بسا که جوانان ودختران‌را در برابر آن خدایان‌سرمی بریدند .

پیغمبران مردم را از این زبونی در آورده بخدایی راه نموده اند که یکی بیشتر نیست واز مردم جز نیکی بیکدیگر خواستار نمی باشد.

اشو زردشت هم ایرانیان را از پرستش یکرشته خدایان پنداری ودروغی از مهر وناهید ومانند های آنها که برای هر کدام کار جداگانه می پنداشتند باز داشته بافریدگار یگانه جهان که او را «اهورامزدا» نام میداد دعوت می نموده وچون بنیاد دین او یگانه پرستی بوده وخود برای رهایی مردم از گزند وآزار بت پرستی می کوشیده از اینجا پیداست که تلاش بیشتر او در راه دشمنی با آن خدایان پنداری بوده‌است.

ازدین زردشت جزنام نشانی باز نمانده.

زمان زردشت بسیار دور است ومـا تاریخ درستـی از دین او در دست نداریم. آنچه‌میدانیم اوپس از کوششهای فراوان فیروزی یافته‌وایرانیان یا انبوه آنان را بشناختن هرمزد یگانه بر انگیخته از بت پرستی و گزندهای آن آزادساخته است. پس ازمرك او نیز قرنها یگانه پرستی درایران‌رواج داشته وبازار مهر وناهید وخرداد ومرداد وشهریور کاسد بوده.

سپس نمیدانیم از چه راهی باردیگر پای آن خدایان کهن پنداری بمیان آمده واین بدتر که‌این‌باربدرون دین زردشت راه یافته‌اند. بدینسان که آنها را زیر دست هرمز نشانده نام‌امشاسپند بانها داده اند. ولی اگر در ستایشهایی که از آنها می نمایند دقت کنیم خواهیم دیدکه هر یکی ازآنهارا خدایی‌دانسته وبرای هریکی پرستشگاهها بنیادنهاده‌بودند(۱)

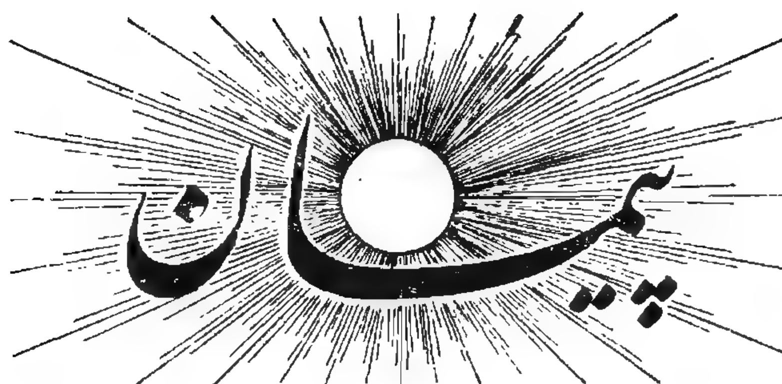
(۱) تا آنجا که ما میدانیم پادشاهان نخستین هخامنشی در نگارشهای خود که بر روی سنگها باز مانده و بزرگترین آنها نگارش بیستون است جز نام اهورا مزدا را نمی‌برند. ولی پادشاهان اخری از مهر وناهید نیز نام می برند و ازنگارشهای تاریخ نگاران یونانی پیدا است که در زمان های آخر هخامنشیان پرستش مهر وناهید وبرخی خدایان کهن‌دیگر رواج‌داشته است. شاید مادراین‌باره مقاله‌مفصل‌دیگری‌بنگاریم

تنها مهر و ناهید و خرداد و مرداد مانند اینها که از باستان زمان آنها را می پرستیده اند آتشی که عنصری همچون دیگر عنصر هاست در دین زردشت جایگاهی پیدا کرده وآتشکده ها برای پرستش او برپا گردیده

اینها بدعتهائی است که پس از زردشت در دین او پدید آمده و خود بنیاد آن دین را برانداخته . زیرا بنیاد آن یگانه پرستی بوده واین بدعتها جزبت پرستی نیست . اگر هرمزد یگانه آفریدگار جهان است ورشته همه کارها بدست اوست پس مهر و ناهید چکاره اند ؟ ! امشاسپند برای چیست ؟! آیا چه تفاوتی میانه مهر و ناهید وخرداد وشهریور با زیوس وائینا وهیرا (خدایان یونانیان بت پرست) هست ؟ !

وانگاه اگر پای این خدایان یا نیمه خدایان در دین زردشت در میان بوده پس زردشت کاری انجام نداده . زیرا اینان پیش از زمان او هم بودند و پیدایش او برای برانداختن اینان بود و بس .

گذشته از همه اینها چنانکه گفتیم باید پیغمبران آنچه را که خرد نمی پذیرد نگویند. آیا آن پندارهای بیخردانه و آن افسانهای کودکانه که در کتابهای زردشتیان درباره مهر و ناهید وامشاسپندان است خرد می پذیرد ؟ ! آیا می توان با این افسانهای بی سر وته معمای آفرینش راحل کرد ؟ ! آیارواست که بگوییم یاکمردی چون زردشت بمردم درس این افسانهای کودکانه رادادە است ؟! این پندارهای بیخردانه چه ارزشی دارد یا چه سودی بجهانیان میرساند که خدا پیغمبری برای یاددادن آنها برانگیزد ؟! اگرزردشت پیغمبر خدا بوده بایستی بکندن ریشه این بیخردیها کوشیده باشد نه برای یاد دادن ورواج دادن آنها ؛



عمو عمه خالو خاله

عمه در دیه های گیلان « ماشل » نامیده میشود .

رشت کدیور

اگر زبان ایلات برای فارسی سندیت داشته باشد در زبان چهار لنگ عمه را کچی (بکسر کاف وچیم پارسی وسکون یا) وخاله رابتی (بضم با) می گویند.

اسدالله صمیمی عضو نامه عراق

پیمان: آنچه ما میدانیم نیمزبانهای بومی هر کدام یک رشته کلمه هایی را دارد که از زبان دیگری (جز از فارسی) بدان در آمده و خود از رهگذر این کلمه هاست که آن نیمزبانها از فارسی تفاوت پیدا کرده. از اینجا نمی توان گفت که همه کلمه هایی که در نیمزبانها پیدا می شود فارسی است. از سوی دیگر این هم میدانیم که بسیاری از کلمه های پارسی که در زبان ادبی ازمیان رفته در نیمزبانها باز مانده.

پس زبانهای ایلها ودیگر نیمزبانها برای فارسی سندیت ندارد ولی از آنها استفاده بسیار می توان کرد واز اینجا از آقای صمیمی سپاسگزاریم.

زبان فارسی

۳۴

این یکرشته گفتار های خود را بوزارت
جلیله معارف هدیه می‌سازم **کسروی**

گفتگوی ما در زمینه درآمیختگی فارسی بکلمه های عربی و عیبهای دیگر زبان امروزی ایران بپایان نرسیده و هنوز در این باره سخنانی داریم که باید بسرائیم. ولی چون کسانی از خوانندگان علاقه بیشتر باینموضوع دارند وایشان خواستارند که راه‌چاره که وعده‌داده‌ایم زودتر نموده‌شود اینست که‌دراین گفتاراز موضوع چاره گفتگو میداریم:

چنانکه گفته‌ایم درآمیختن کلمه های‌عربی بزبان‌فارسی نخست هوس بیش نبوده و کسانی از عربی‌دانان عربی‌دانی خود را از این راه بمردم نشان میداده اند. ولی سپس شیوه همگی نویسندگان گردیده وچون کسی بجلوگیری برنخاسته روز بروز برواج‌آن‌افزوده تاکار بآنجا رسیده که امروز هست و خود باید گفت زبان کهن ایران‌استقلال خود را از دست هشته است.

درباره چاره هم باید ان راهی‌راکه پیموده وباین نتیجه امروزی رسیده‌ایم بازپس گردیم و دو باره زبان را بحال هزار سال پیش خود باز گردانیم.

بعبارت دیگرتاامروز توجه‌همه‌نویسندگان و گویندگان فارسی بر فزودن کلمه‌های‌عربی بوده ازاین بس باید توجه بر کاستن ازفزونی آن باشد تاآنجا که‌فارسی باستقلال خود باز گردد.

ولی این کار راشرطهائی است که اگر رعایت نشود نه تنها سودی بدست نخواهد آمدزیانهایی نیز خواهدبرخاست وزبان فارسی ویرانتراز ویران خواهد گردید . واینك ما آن شرطها را یکایك می شماریم :

شرط نخست: یکرشته کلمه‌های عربی که معروف گردیده وفارسی آنها از میان رفته بحال خود باز ماند . زیرا مقصود از تلاش نه آنست که فارسی از هر گونه کلمه‌های عربی پاك شود چه این هوس بیجایی بیش نیست. بلکه چنانکه گفتیم مقصود استقلال زبان است که همیشه درهای آن بروی کلمه های بیگانه باز نباشد . ولی بودن یکرشته کلمه هایی که از قرنها بفارسی در آمده وزبانها و گوشها بانها آشنا گردیده و کلمه های پارسی که بجای آنها بوده از میان رفته (همچون کلمه های اما لیکن فرش کتاب سفر مال و مانند های اینها) بودن چنین کلمه هایی با استقلال فارسی منافات ندارد.

شرط دوم : این کار که بکاستن از کلمه های عربی کوشیده شود بعهده نویسندگان پرمایه باشد و دیگران پیروی از آنان بنمایند . دخالت جوانان ناآزموده و کسان بیمایه‌دراین کارجززیان سود دیگری نخواهد داشت ویکرشته ویرانیهای دیگر در پارسی پدیدخواهدآورد.

شرط سوم : شتاب بکارنرفته راه باهستگی پیموده شود بدینسان که تا یك کلمه‌ای را درست نشناخته و معنی درست آن وچگونگی بکار بردنش را بدست نیاورده ایم آن را بکار نبریم . وچون چنین کلمه هایی را بدست‌می آوریم درهرنگارش سه چهار صفحه ای بیش از دو پاسه کلمه را از عربی بفارسی تغییر ندهیم .

زیرا اگر در نگارشی کلمه های بسیاری‌را تغییر دهیم پیش از

هر کسی خود نویسنده چون با کلمه های تازه ای سرو کار پیدا کرده رشته را از دست می هلد و جمله ها همگی ساختگی در می آید. همچنین شنونده یاخواننده چون بکلمه ها ناآشناست معنی را در نیافته چه بسا که از گوش دادن و شنودن بیزاری می جوید واز اینجاکار از پیشرفت بازمی ماند.

بعبارت دیگر باید کاری کرد که تغییر هائی که داده می شود نا محسوس باشد و در هر صفحه بیش از یکی دو کلمه را تغییر نداد.

شرط چهارم: نباید از خود کلمه ساخت. (مگر دراصطلاحهای علمی که درآن باره جداگانه گفتگو خواهیم داشت) زیراکار زبان با کلمه ساختن درست نمی شود بلکه درهرمعنایی بایددید مردم چه کلمه را برای آن معنی دارند وآن را بکار برد.

مثلا در عبارت «خانه تماماً سوخته» اگر بخواهیم کلمه «تماماً» را بفارسی تبدیل کنیم نباید از پندار خود کلمه فارسی پدید آوریم یا از روی سنجش کلمه‌ای بسازیم و مثلا بگوئیم: «خانه همگی سوخته» بلکه باید جستجو کرده از کتابها یا از زبانها بدست بیاوریم که پیش از درآمیختن فارسی بعربی چه کلمه بجای آن معمول بوده کهاگر گلستان سعدی را جستجو نماییم خواهیم دید بجای آن کلمهٔ «پاك» بکار می رفته: «دزدان‌خفا چه بر کاروان‌زدند پاك ببردند».

همچنین نباید کلمه را از فرهنگها برداشت. زیرا گذشته از آنکه فرهنگ نویسان صد اشتباه دارند و گفته‌های آنان درخور اعتماد نیست وانگاه بیشتر کلمه هایی که آنان یاد کرده اند کلمه هایست که

از میان رفته ومعنی های آنها فراموش گردیده که دیگر نباید آنهارا بکار برد ـ گذشته ازهمه اینها کلمه‌ای که ازفرهنك برمیداریم اگرهم معنی آن را بدانیم چگونگی بکار بردن و جمله بندی رانخواهیم دانست وازاینجهت نیز دچار اشتباه خواهیم گردید.

برای آنکه دانسته شود که آنانکه این شرطهای مارا رعایت نمی نمایندنتیجه فارسی نویسی آنان چه عبارتهای ناشیوا ونازیبائی می شود در اینجا یکرشته عبارتها راکه یکی از جوانان هواخواه فارسی سره نوشته و در یکی از روزنامهای تهران چاپ یافته بعنوان نمونه می آوریم :

«نخست ستایش وسپاس مراهورامزدای توانایی را سزاست که هر دو گیتی را از نیستی بهستی آورده واز دیگر آفرینندگانش به نیروی دانش وبینش برتری داده واشرف جنبدگان خوانده سپس ستایش ونیاز ما ایرانیان هر یك بنوبهٔ خود بپیشگاه پدر تاجدار بافر وبارگی (عظمت وشکوه) خود این است که درسایهٔ گرایش (توجه) و رنجهای فزون از شمار همایونش میهن (وطن) باستانی را از گرداب نادانی که از مدت دمانی (زمانی)وارد مرحلهٔ نیستی شده بود بیاری اورمزد تواناوبنیروی اراده آهنین وعزم راسخ بیرون آورده واینك در نزد بیگانگان سر بلند و بس خوشنودیم که شهریاری چون انوشیروان عادل برسریر تخت کیانی فرمانروائی مینماید وامور کشوری رابدست توانای خود گرفته وآبادانی را از نو برهمه شهرهای ایران بخشیده ـهان‌ای هم میهنان‌وای نوباوگان سیروس آیا رواست در این دوره طلائی که سرتا سر گیتی را آفتاب علم وتمدن به آذر درخشان خود منور ساخته و جهانیان را از فیض اشعه کامکاری وفیروزیش بفراستان (اوج) فراوان(ترقی)

رسانیده است چنانچه همه‌روزه بچشم‌خود کارهای شگفت‌آور بیگانکان را بهمه جور و همه قسم تازه بتازه دیده و آگاه میشویم انصافاً از روی وجدان بسنجید و گواه‌آمیغی دهید و نیك بادیده‌حقیقت بین بنگرید که تا چه پایه باین زودی اشوها (مدارج) علم و عمل را در نوردیده (طی نموده) و آینده درخشانی از هر شوه وانگیره (سبب وجهت) برای خود مهیا و آماده ساخته چنانکه می بینید دیده های دوربین‌جهانیان را از پیشرفت خود بحیرت وشکفت انداخته اند و لی ما بر اثر نادانی و تن پروی و تونیکری (شارلاتانی) که‌از سابق خیلی نزدیك بمالرث اجباری دادند بهمان عادت شوم باقی و به سات (خواب) بزماسی (غفلت] فرورفته واز عام آمیغی (حقیقی) بی بهره ودر سایه بی علمی ازورزش واقعی که میراث نیاگان سلحشور قدیم‌مامی باشد بی‌ورزه (نتیجه) شده ایم ونیز اگر به‌کانبد (نظر) نیك وتیز بین دقت کنید البته گواهی چکامه های ذیل راکه دانشوران وبزرگان ما درچندین سال پیش بچه مضمون خیر خواهانه بوسیلهٔ چکامه های آبدار وشیرین بروشی (ملی) پیام فرستاده وهم میهمان را بشاهراه فرارون (ترقی) هدایت و راهنمائی نموده اند خواهید داد که گفته‌اند»

این‌جمله ها چنانکه می بینید همه عیب ها را داراست بلکه اگر راست بگوییم سر تا پا چرند وسرسام است و کلمه هایی که بکار رفته بیشتر آنها ساختکی است · زیرا جوان نادان میخواسته که بیکبار همه کلمه های‌عربی را از میان بردارد وپس‌ازاندکی چون ازعهده برنیامده ورشته را ازدست داده این زمان‌بیش از اندازه معمول بکلمه های‌عربی پرداخته‌وچون کلمه‌هارا ازپندارخود پدید‌آورده یا ازفرهنگها برداشته

اینست که هم در معنی کلمه ها و هم در جمله بندی دچار اشتباه ها گردیده است.

اگر راه پیراستن زبان پارسی این باشد که این جوانان می پیمایند باید گفت که هرگز بجائی نرسیده زبان را گمراه تر از گمراه خواهد گردانید.

خواهند گفت: چه باید کرد وچه راهی را پیش باید گرفت؟..

می گوییم: مادر این باره راه بسیار آسانی را بهوا خواهان زبان فارسی نشان میدهیم و آن خواندن کتابهای دانشمندان ونویسندگان پیشین است از کتابهای ناصر خسرو وتاریخ بیهقی و فارسنامهٔ ابن بلخی وترجمه تاریخ طبری واسرار التوحید و گلستان سعدی وماننده اینها.

باید دانست نخستین کسی که زبان در آمیختن فارسی را با کلمه های عربی دریافته شاعر سترک ایران فردوسی بوده واینست که در شاهنامه تا توانسته جز کلمه های فارسی بکار نبرده که باید گفت پیر ارجترین نیکی را در باره زبان ایران او کرده واز اینجا شاهنامه بهترین کتاب برای یاد گرفتن کلمه‌های پارسی می باشد.

چیزیکه هست شاهنامه چون شعر است و چه بسا در شعر که کلمه ها جای خود رااز دست داده وپس وپیش می افتد یا شاعر درسایه ناچاری شیوه دیگری برای جمله‌بندی پیش می گیرد از اینجا استفاده از شاهنامه برای دست آوردن کلمه های فارسی کار هر کسی نیست واینست که ما در اینجا یاد آن را نمی نماییم و تنها بکتابهای نثری اکتفا می کنیم.

باید دانست که نویسندگان و مولفان زمان مغول وپیش از آن زمان بر دو دسته بوده اند: دسته ای آلوده کلمه ها وعبارتهای عربی بوده

ودر نگارشهای خود تا می توانسته‌اند بر فزونی آنها می کوشیده‌اند و برخی از آنان دیوانه این راه بوده‌اند از قبیل نصر الله کاتب وفضل الله وصاف و مولف تاریخ معجم وعبدالحمید کاتب و جوینی وماننده آنان که کتابهای آنان ننگ زبان فارسی است. دسته دیگر آنانکه چنان آلودگی را نداشته اند ودر نگارشها اگر کلمه‌های عربی بکار می برده‌اند بفارسی نیز می پرداخته اند.

از کتابهای این دسته دوم در این زمینه که ما گفتگو داریم استفاده می توان کرد بدینسان که از عربیهای آنها چشم پوشیده فارسی هارا بگیریم و کلمه‌های فارسی وراه بکار بردن وجمله بندی آنهارا یاد بگیریم.

مادر اینجا بیاد دو کتابی پرداخته از هر کدام جمله هایی در اینجا می آوریم.

۱ - اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابوسعید - این کتاب یکی از بهترین کتابهای فارسی است. زیرا گذشته از آنکه تاریخچه شیخ ابو سعید ا والخیر یکی از بزرگترین صوفیان ایران را یاد می کند و یکرشته آگاهیها را در باره صوفیان ودرباره نیك وبد آنان دربردارد از جهت نگارش پارسی نیز از گرانبها ترین کتابهاست.

می توان گفت کمتر کتابی در پارسی باین سادگی وروانی و شیوایی نگارش یافته.

گویا صوفیان چون با مردم ساده وبیسواد سروکار داشته و بعبارت دیگر پیشه ایشان عوامفریبی بوده از اینجا ساده ترین زبان را بکار برده شیرین ترین شیوهٔ سخن را دریاد داشته‌اند واینست که در این کتاب ما به ساده ترین وشیرینترین جمله ها برمیخوریم.

گذشته از آنکه مؤلف که یکی از نوادگان شیخ ابوسعید است شیوه شیرین و شیوایی را بکار برده هم در میان نگارشهای خود جمله هایی را از زبان شیخ ابوسعید ودیگر بزرگان صوفی نقل می نماید که از شیوا ترین جمله‌های فارسی بشمار است .

این کتاب بهترین نمونه‌از فارسی قرن‌های پنجم و ششم هجری میباشد و خود پیداست که با همه چیرگی خلفای عرب برایران و با همهٔ آنکه ایرانیان دین اسلام را پذیرفته بودند باز زبان فارسی بجای خود بوده و گزندی نیافته بوده است . چون این کتاب را پهلوی کلیله و دمنه نصرالله کاتب که هر دو مؤلف نزدیك بزمان یکدیگر می زیسته اند بگزاریم آنزمان خواهیم‌دانست که زبانیکه نصرالله در کتاب خود بکار برده جز یکزبان ساختگی نبوده که بیخردانه او و مانندگان او بکار می برده اند .

ما آنچه در باره این کتاب بگوییم کم است کسانی اگر در آرزوی کتابهای ساده فارسی می باشند این کتاب یکی از بهترین‌نمونه هاست و برای آنکه خوانندگان پیمان هم از عبارتهای او بهره یابند نمونه هایی دراینجا می آوریم :

« روزی درویشی بمیهنه رسید و همچنان باپای افزار پیش شیخ ما آمد و گفت ای شیخ بسیار سفر کردم و قدم فرسودم نه‌بیاسودم‌ونه آسوده را دیدم . شیخ گفت هیچ عجب نیست این سفر که تو کردی مراد خود جستی اگر تو دراین سفرنبودیی ویکدم بترك‌خودبگفتی هم تو بیاسودیی‌وهم دیگران بیاسودندی زندان مرد بود اوست چون قدم از زندان‌بیرون نهاد براحت رسید . »

« شیخ ما گفت هزار دوست اندک باشد و یکی دشمن بسیار بود »

« شیخ ما را پرسیدند که مردان او در مسجد باشند گفت در خرابات هم باشند »

« شیخ ما گوید که ما آنچه یافتیم ببیداری شب و بیداوری سینه و بی‌دریغی مال یافتیم ».

« شیخ ما گفت هرچه نه خدایرا نه‌چیز وهر که نه خدایرا نه کس » .

« شیخ ما گفت هر که بخویشتن نیکو گمانست خویشتن نمی شناسد وهر که بخدای بد اندیش است خدای را نمی شناسد » .

« شیخ ما گفت هیچ سخنی بهتر ازین نیست که ما می گوییم لیکن اگر این نبایدی گفتن بهتر ستی » .

« شیخ ما گفت بندهٔ آنی که در بند آنی ».

«شیخ ما گفت کسی چون براه حق در آید نخستین نامی که براو نهند نام مریدی بود هزار چیز آورده اند که مرید را باید تا نام مریدی بروی افتد اول آنستکه زیستنش نه‌چون زیستن خلق بود همچنانکه لباس بگرداند چیزها نیز برضد خلق باشند گفتن نیز نه چون گفتن خلق باشد ورفتن نه چون رفتن خلق ونشستن وخاستن نه‌چون خلق و خوردن و خفتن نه چون خلق وهر چند گویی از این سخن آخر نیابد .»

سواستیکا

یا چلیپای سرشکسته

خوانندگان بیمان میدانند که دسته «نازی» آلمان نشانی برای خود برگزیده‌اند که «سواستیکا» می‌نامند و مدعی اند که نشان «آریان» بوده که از باستان زمان آنرا داشته‌اند و بکار می‌برده‌اند و چون پای آن نشان بایران نیز رسیده که کسانی فهمیده ونافهمیده آنرا بکار میبرند از اینجاست که پرسشهایی ازما دربارهٔ آن کرده میشود.

دراین میان ازآمریکا دفترچه‌ای رسیده که نورمان براون نامی پرفسور زبان سانسکریت دردانشگاه پنساوانیا درموضوع سواستیکانوشته و نسخه‌ای ازآن را برای ما فرستاده. دراین دفترچه یکرشته آگاهیهای درزمینهٔ این نشان واینکه آیا دعوی نازیان دربارهٔ آن درست است یانه داده شده. نیز ما آگاهیهای دیگری درباره سواستیکا پیدا کرده ایم اینست که دراینجا پاسخ آن پرسشها می‌پردازیم.

۱ ــ آیا راست است که سواستیکانشان آریان بوده و در ایران‌نیز بکار می‌رفته؟

می گوییم: اینگونه نشانهای ساده از باستان‌ترین زمان نزد آدمیان معروف بوده و هر کدام‌را برای مقصودهای گوناگونی بکار می‌برده‌اند.

مثلاشکل خاچ که‌امروز مسیحیان آنرا نشان‌خود گرفته‌اند شکل

ساده آن که یك خط عمودی بر روی یك خط افقی می باشد از باستان زمان معروف بوده و برای هر گونه مقصودی بکار می رفته تا آنکـاه که مسیحیان آنرا خاص خود ساخته‌اند .

سواستیکا نیز شکل ساده‌ای بیش نیست . بدینسان کـه از یکخط افقی و یکخط عمودی بر روی آن چهارخط پدید می آید که چون سر آنهارا بسوی دست راست یا بسوی دست چپ بر گردانی سواستیکا از آن پدید می آید . چنین شکلی آیا چه دشواری دارد که آدمیان آن را از نخستین زمان نشناخته باشند ؟!

می توان گـفت که آدمیان این نشانهارا پیش از شناختن خط شناخته‌اند . بعبارت دیگر این نشانها بسیار کهن‌تر از خط هیروغلیفی است .

پس یقین است که آریان نیز نشان سواستیکا ر می شناخته‌اند و آن را بکار می برده‌اند . زیرا آریان درزمانیکه بایران وهند واین سرزمینها کوچیده و نشیمن گرفته‌اند فهم و دانش بسزا داشته‌اند و بی شك باین گونه نشانها و شکلها می پرداخته‌اند .

وانگاه بگفته پرفسور نورمان هنوز پیش از درآمدن آریان باین سرزمینها سواستیکـا در میان بومیان دیرین معروف بوده چنانکـه از کاوشهایی که در چندسال پیش در نزدیکیهای رود سند شده ابزارهای بسیاری بانشان سواستیکا از زیر خاك درآمده و دانشمندان که آن کاوشهارا کرده‌اند چنین می گویند که آن ابزارها یادگار چهار هزار سال پیش می باشد که هنوز آریان باین جاها نیامده بودند .

پس یقین است که آریان که باینجاها آمده و بر بومیان چیرگی یافته شهر ها را ازدست ایشان در آورده اند نا گزیر یکرشته عادتهایی را

از آنان یاد گرفته‌اند که یکی هم سواستیکا بوده . زیرا از بکرشته کاوشهای دیگر پیداست که در قرنهای دیرتر سواستیکا درایران وهند ویونان و برخی سرزمینهای دیگر معمول بوده .

۲ ـ آیا آریان این نشان را برای چه مقصود بکار می برده‌اند؟..

می گوییم : دراین باره آگاهی درستی دردست نیست . خود این موضوع یقین نیست که آریان یا دیگران معنی خاصی ازاین نشان منظور می داشته‌اند . زیرا ما نشانهای دیگری را می شناسیم که بکار میرفته بی آنکه قصد خاص درمیان بوده باشد .

مثلا در زمان هخامنشیان برسر بیرقها خروس یا عقاب اززرساخته نصب می کرده‌اند . در زمان ساسانیان بر سکه‌ها شکل ماه و ستاره نقش می نموده‌اند .

در زمان صفویان وپیش از ایشان در سکه‌ها صد گونه نقش از گاو وخر و گوزن و شیرخورشید و گرگ و ماهی و اسب و ترازو و شمشیر و آفتاب و مانند اینها نقش کرده نیز برروی بیرقها هر گونه شکل می نگاشته‌اند .

آیا ازاین شکلها و نقشها چه معنی خاصی منظور بوده ؟

امروزهم درزمان ماصد گونه نشانها و نقشهادر ایران معمول است. آیا هریکی از آنها معنی خاصی دارد ؟ ! می گویند سواستیکا بر روی کاشیهای دروازه دولت نقش گردیده که درزمان قاجاریان ساخته شده آیا آن درزمان معنی خاصی ازاین نقش مقصود بوده ؟!

اینکه می گویند : سواستیکا در برابر نژاد سامی (عرب ویهود وآسوری) بکار می رفته سخنی است بی بنیاد . زیرا اگر چنین چیزی

بود بی شك در کتابها یادآن کرده می شد و بدست ما می رسید . وانگاه آیا در کدام زمان آریان با سامیان روبرو ایستاده کشاکش آنچنانی با یکدیگر داشته‌اند ؟! مگر همیشه زمان بیکحال است ؟! مگر هرچیزیکه امروز هست درزمانهای پیشین نیز بوده است ؟ کی درآن‌زمانها اینگونه کشاکش معمول بوده تاآریان نشانی برای شناخته شدن برگزینند ؟!

۳ ـ آیا بکار بردن سواستیکا امروزدرایران چه حالی دارد؟.

می گوییم : کار بسیار زشتی است . زیرا سواستیکا در گذشته هرحالی را داشته امروز نشان خاص دسته نازیان آلمان است و اینست که بکار بردن‌آن جزتقلیدو بیگانه‌پرستی معنی دیگری‌ندارد .

چنانکه گفتیم بسیار نشانهای دیگری هست که درباستان زمان در ایران بکار می‌رفته ولی امروز ازآن دیگران شده که نمی توان آنها را در ایران بکار برد از قبیل نشان عقاب و خورشید وماه و ستاره ومانند آنها . سواستیکاهم آن‌حال را دارد .

اگرعنوان‌این کسان آنست که چون‌خودرا ازنژادآری‌میشمارند بنام‌آن نژاداین نشان‌را بکار می برندمی گوییم پس‌چرا پیش ازپیدایش نازیان چنین کاری را نکردید؟! وانگاه‌آیا می توان اطمینان داشت که پس‌از برافتادن نازیان درآلمان‌شما درایران‌آریگری‌را فراموش نموده ترك سواستیکا نخواهید گفت ؟!

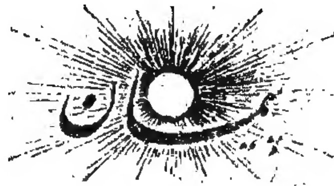
در اینجا مثلی بیادم می افتد : هنگامی در تبریز درویشی پیدا شده‌مرد نابکار میخواره ای بود وهمیشه شعرهایی از زشت ترین شعرهای خراباتی از بر کرده مستانه در بازارها میخواند . ولی برای فریب مردم سر هر بیتی می گفت : « علی علیجان » . مردم ساده دل تبریز که معنی شعرهای اورا ندانسته وازراز درویش آگاهی نداشتند می پنداشتند مگر او ستایش امام علی را می کند و پول فراوان باو

می دادند . امروز هم کسانی در تهران یا در میان ایرانیان اروپاهستند که ما آنان را هوادار اروپا می شناسیم راستی هم جز در راه پیشرفت کار اروپا نمی کوشند . لیکن برای فریب مردم سرهرجمله نام‌ایران‌را می برند یاستایش از شاهنشاه ایران‌می نمایند . آیااین فریبکاریها همیشه پیشرفت خواهد کرد ؟ !

در باره سواستیکا این سخن‌را هم گفته‌باشیم که‌مستر‌چامبرز نامی جستجوهایی در زمینه همین نشان از راه زبانشناسی وتاریخ کرده‌بگمان او این نشان باحرفی که در الفبای میخی تکرار می شود وشکل میخ یا پیکان را دارد که سپس آنحرف در الفبای فینیقی علامت « واو » شده ونیز با آلتی که در قرنهای پیشین برای شکنجه فیلوقه معمول بوده بی ارتباط نمی باشد . در اثنای این جستجوهای خود بوده که مستر‌چامبرز بوزارت خارجه ایران و وزارت خارجه ترکیه نامه نوشته ودر باره شکنجه فیلوقه پرسشهایی کرده . گویا مقصود او این بوده که چون سواستیکا در ایران معروف بوده آیا آن شکنجه جانگزا هم معمول بوده تا ارتباطی که او درمیان این دوچیز می پندارد مسلم شود. ولی از هر دو وزارت خانه چنین پاسخ داده شده که شکنجه فیلوقه در ایران و ترکیا معروف نبوده.

ولی مستر چامبرز درعقیده خود پافشاری کرده وشرحی بعنوان تحقیق علمی در باره سواستیکا نوشته‌ونسخه های‌آن را بوزارت‌خارجه فرستاده و خواهش کرده که بدانشمندان‌ایران داده شود . وچون‌نسخه از آن برای دارنده پیمان فرستاده شده و بعلت نداشتن فرصت‌وزمان پاسخی در باره آن داده‌نشده‌در این جا فرصت بدست آورده می‌نگاریم که نگارشهای مستر چامبرز بنیاد درستی ندارد.

پیمان



آگاهی

برای کسانی که شعر به پیمان می‌فرستند

با همه سختگیری که ما درباره چاپ کردن شعر داریم وازده شعری که فرستاده می شود یکی را چاپ نمی کنیم باز پیاپی شعر برای ما فرستاده می شود.

برای آنکه این کسان رنج بیهوده نکشند بار دیگر می نگاریم:
که ما چندان علاقه بشعر نداریم وهر شعری را چاپ نمی کنیم.

شعری که در خور چاپ شدن در پیمان است باید:

۱ ــ مضمون آن جزمطالب گفته شده در پیمان و آئین نباشد.

۲ ــ شعرها دارای شرایط نظم بوده واستادانه سروده شده باشد.

ازاین‌پس شعرهایی‌را که چاپ نمی کنیم پاسخی هم بفرستنده آن نخواهیم داد.

پیمان

پیامها

شیراز آقای میرزا علی‌اکبرخان نوری وزیری

در باره پرسش شما پس از جستجو و بدست آوردن نتیجه پاسخ می‌نگاریم.

هامبورگ آقای ...

نامه‌ای که بامضای «همو فلان» نوشته و هجونامه درازی که بتبریز فرستاده‌اید در تهران بما رسیده. ازاینکه شما باهمهٔ زیستن در اروپا آلوده اروپاخواهی نشده‌اید و با اروپاپرستان کینه می‌ورزید جای شادمانی است . ولی رنج اینهمه شعر سرودن را بیهوده کشیده‌اید . بویژه که شعرهای شما یکرشته پرده دریها را دربردارد که ماهرگز در بارهٔ دشمنان ایران نیز روا نمیداریم . بهرحال پیمان ازچاپ شعرهای شما معذور می‌باشد .

تهران خانی‌آباد آقای ا . گ تبریزی

ازچاپ شعرهای شما عذر میخواهیم

قم مدرسه فیضیه آقای میرزا ابوالقاسم آشتیانی

شرحی را که در پاسخ نگارشهای آقای نورشرق نگاشته‌اید بسیاربجاست بویژه دراین باره که علم را نباید مایه گزند جهان دانسته همدوش تیمور و چنگیز خواند حق باشماست . ولی چون دراین باره گذشته ازپاسخی که دارنده پیمان داده پاسخ دیگری از قلم آقای روایی در این شماره چاپ یافته برای پرهیز ازتکرار ازچاپ نگارش شما چشم میپوشیم وازشما پوزش میخواهیم . اگر در موضوع دیگری از موضوعهای پیمان نگارش بفرستید بچاپ آنها مبادرت خواهیم ورزید .

به نمایندگان پیمان

چون سال یکم پیمان نزدیک بپایان رسیدن است آقایان صورتحسابهای خودرا تهیه و برای دفتر مجله ارسال فرمایند .

دفتر پیمان

کتابهای سودمند علمی

در ایران امروزه بیهوده گویی و بیهوده نویسی رواج بسیار یافته و اینست که با اینهمه چاپخانها که در شهر ها بر پا گردیده و همه پیایی کار می کند سالیانه جز از چند جلد کتاب سودمند بیرون نمی آید و این کتابها نیز در توی دیگر نوشتهای بیهوده فراوان گمنام گردیده در گوشه ها میماند .

از اینجهت ما میخواهیم ازاین سپس همیشه در پیمان جایی برای نام بردن ویاد آوری کردن از این کتابهای سودمند علمی داشته باشیم و در هر شماره اندک گفتگو از یك کتابی نماییم :

۱ - **جغرافیای تاریخی ایران** : این کتاب را یکی ازدانشمندترین ایرانشناسان (استاد بارتولد روسی) تألیف کرده و یکی از پرمایه ترین نویسندگان ایران (آقای طالبزاده) بفارسی ترجمه نموده .

۲ - **استقلال گمرکی ایران** : این کتاب تالیف آقای صفی نیا و یگانه کتابی است که درموضوع گمرك وتاریخ گمرکی نوشته شده .

۳ - **فرهنگ فارسی بازمنی** : تالیف کشیش کارا کین نخستین فرهنگی است که برای زبان فارسی بازمنی نوشته شده .

٤ - **زنده رود** : (جلداول) این کتاب شامل یکرشته موضوعهای تازه وشیرین از تاریخ اصفهان می باشد که آقای جواهر الکلام از سفر چند ماهه خود اصفهان ره آورد آورده

نمایندگان پیمان

اردبیل	آقای فیضی
اهواز	آقای نقشینه
بابل	آقای وحیدشهابی شهمیرزادی
بیرجند	آقای ذبیح الله ناصح
تبریز	آقای خازنی وکیل رسمی عدلیه
تبریز	آقای میرزا محمد علیخان اخباری
رشت	تجارتخانه یك کلام
لنگرود	آقای میرزا علی آقا دیلمی
لاهیجان	آقای حسین آقا بزرگ بشر
مشهد	آقای میرزا محمود خان کسرایی

رسید های اداره نزد آقایان فرستاده شده کسانیکه وجه اشتراك خود را به تهران نفرستاده‌اند در آنجا پرداخته رسید رسمی را دریافت کنند.

رهبر خرد

تالیف آقای میرزا محمود آقامجتهد خراسانی

مدرس علوم معقول ومنقول در دانشکدهٔ عالی سپهسالار

این کتاب مفصلترین کتابی است که در موضوع علم منطق بزبان فارسی تالیف یافته وچون مؤلف دانشمند آن از استادان علوم معقول هستند میتوان گفت که بهترین کتابی است که در منطق در دسترس فارسی خوانان گزارده شده.

کسانیکه خواستار این تالیف گرانمایه می‌باشند بکتابخانه خیام درخیابان ناصری رجوع نمایند.